

بسط و گسترش دولت سعودی اول: محدوده وشم^۱

مایکل کوک

ترجمه محمدحسین رفیعی

اشاره

مایکل کوک در چهارمقاله که اولین آنها به عنوان پژوهش تاریخی و منسجم در باب تاریخ بسط قلمرو و اندیشه سعودی- وهابی در شبه جزیره عربی، ذیلاً ارائه شده، برآن بوده تا به ابهامات و نقاط ناپیدای تاریخ این جنبش، پرتویی از آگاهی بیفکند. او در این مقاله با اتکا به متون اندک و مغشوش تاریخی وهابی و غیر وهابی، رساله‌ها و گزارش‌های تاریخی و کتب دسته اول، حضور و قدرت گیری اتحاد سیاسی- مذهبی محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود، حاکم درعیه را در منطقه وشم، به عنوان نزدیک‌ترین همسایه نجد و یکی از فرصت‌های مهم بسط قلمرو وهابی- سعودی در شبه جزیره عربی، بررسی کرده است. او پس از ارائه توضیحات، شواهد و اسناد تاریخی - که خواننده اهل فن با صعوبت جمع آوری، دسته بندی و استنتاج آنها از متونی مغشوش مانند آنچه در تاریخ متقدم وهابی با آن مواجهیم، آشناست- بر آن است تا حقایق حضور وهابیون در شبه جزیره و عدم استقبالی را که حتی همسایگان نزدیک وهابیون نسبت بدانها ابراز می داشتند، با استناد تبیین کند و سخنان و استنتاجات مورخین امروزمین وهابی، مانند عویده الجهنی را نقد کند. کوک در این مقاله پس از ارائه توضیحات مفصل و مبسوطی که گاه خواننده را دچار سردرگمی آنی و دفعی می‌کند، به خوبی نشان می‌دهد که مردم وشم به دلایلی چون شدت عمل و تندخویی وهابیون که

1. M.cook, "The Expansion of the First Saudi State:The Case Of Washm".in The Islamic World from Classical to Modern Times:Essays in Honour of Bernard Lewis /C.E.Bosworth et al.(ed),Princeton,1989

این مقاله برای نخستین بار در کنفرانس «جنبش های اصلاح گر و نوگرای جهان اسلام در قرن هجدهم» که در اورشلیم در سال ۱۹۸۵ برگزار شد، ارائه شده است.

ناشی از بنیادگرایی و افراطی‌گری تئوری پردازشان، ابن عبدالوهاب بود، و نیز احساس توانایی و اعتماد به خویش برای تشکیل حکومتی رقیب با سعودیان، هیچ‌علاقه، گرایش یا تمایلی به پیوستن به جنبش وهابی نداشتند و حتی بر آن بودند که استقلال خود را حفظ کرده در مقابل افکار تندروانه وهابیون، سر فرود نیاورند. ردیات اهالی وشم نیز در این رساله مورد تحلیل قرار گرفته و به خوبی عزم جمعی این مردم را برای مقابله با حرکت وهابی، به خواننده منتقل می‌نماید. پروفیسور کوک در این مقاله و سه مقاله دیگر، با منصفانه‌ترین و واقع‌بینانه‌ترین رویکرد به تاریخ وهابیت نگریسته و مطالب بسیار ارزشمند و کلیدی را درباره این مبانی و سرشاخه‌های اصلی این جنبش - که بعدها توسط متون و مورخین وهابی حذف و به فراموشی سپرده شد - ارائه کرده است. این عدم تمایل برای اهالی سرزمینی که نزدیک‌ترین گرایش‌ها و شرایط جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی را به مردم نجد داشتند، نشانگر عدم پذیرش اولیه و اقبال درونی مردم به سوی ایدئولوژی این جنبش است. به دیگر سخن، تنها عامل بسط قلمرو وهابیون در این دولت، استیلای نظامی مهاجمین و ضعف اتحاد و همبستگی مردم مورد تهاجم بوده است. در این مقاله، حقایق و شواهدی در تاریخ وهابیت ارائه شده که تاکنون مغفول بوده است.

معرفی و آشنایی

شکل‌گیری دولت اول سعودی، یکی از نمونه‌های شایع پدید آمدن دولت‌ها در تاریخ عرب است که طی آن نوعی اندیشه مذهبی، همراه جهت‌گیری‌های سیاسی، عامل اساسی شکل‌گیری یک حکومت می‌شود. یکی از این دو عامل، جوامع قبیله‌ای یا غیر آن را به حرکت در می‌آورد و دیگری، آنها را به شکل یک حکومت و دولت، با هم قرین می‌سازد. با وجود این، دو مورد قابل توجه در ساختار دولت سعودی دیده می‌شود که شایسته بررسی بیشتر است. اولین مطلب به ایدئولوژی این دولت باز می‌گردد. پس زمینه‌های متحجر و بنیادگرایی دولت سعودی، شباهتی به هیچ‌یک از گروه‌های معارض اهل سنت نداشت، بلکه آشکارا به یکی از شعبه‌های آرام سنیان، یعنی حنابله باز می‌گشت.

دومین مطلب از موارد قابل بررسی درباره دولت سعودی، بستر شکل‌گیری دولت سعودی یا به طور مشخص، محل شکل‌گیری این دولت، یعنی نجد است.

با یک مرور کلی بر تاریخ عربستان از ظهور اسلام تا شکل‌گیری دولت‌های جدید، می‌توان دریافت که تمام دولت‌ها و قدرت‌ها، در سرزمین‌های حاشیه‌ای شبه جزیره مثل حجاز، یمن و عمان شکل گرفته‌اند. دلیل این پدیده کاملاً مشخص است؛ بیابان مرکزی شبه جزیره [نجد] از سه موهبت اصلی محروم بود: مردم آنجا زمین حاصلخیز برای کشاورزی نداشتند، نجد به هیچ‌وجه منطقه استراتژیک نظامی یا تجاری به حساب نمی‌آمد و سکنه آن در مقایسه با حجاز، از اماکن مذهبی مقدس بی بهره بودند.

در این میان و در مقام مقایسه، نجد یکی از دور افتاده‌ترین مناطق شبه جزیره محسوب می‌شد. این منطقه از باران‌های سالیانه مناطق دیگری چون یمن و عمان بی بهره بود و هیچ‌مکان مقدسی در مقایسه با حجاز نداشت؛ بلکه به جای آن، مملو از صحراهای خشک و بی‌آب و علف بود. در ضمن، این صحراها

بسط و گسترش دولت سعودی اول: محدوده وشم/ محمدحسین رفیعی

چنان دور از هم قرار داشتند که امکان پدید آمدن یک حکومت متحد را از میان برده بودند. اطلاعات و مدارک بسیار ضعیفی از حضور تنها یک حکومت محلی در ناحیه نجد، از زمان حضور پیامبر اسلام(ص) تا قرون مورد بحث وجود دارد. بنو اُخیدر، حکومتی محلی بود که در فاصله قرون سوم تا پنجم هجری، در یمامه اعمال قدرت می کرد و توسط اشراف و سادات آن منطقه اداره می شد.^۱ البته هیچ یک از این شواهد و آثار، در شکل گیری ساختار اولیه دولت سعودی نقشی نداشتند؛ بنابراین، به جاست اگر پرسیده شود چه عاملی باعث شکل گیری حکومت در این منطقه دور افتاده شده است.

پیش درآمد

وشم ناحیه‌ای در حدود هشتاد مایلی غرب و شمال غربی ریاض در عربستان است.^۲ گسل‌هایی که از شمال غرب به جنوب شرق امتداد پیدا کرده‌اند، مامن و محل اصلی سکونت هفت قبیله‌ای است^۳ که سلسله‌وار در محدوده‌ای به ابعاد ۲۵ مایل مربع پراکنده شده‌اند. منابع اقتصاد و معیشت این مردمان بر پایه



۱. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره بنو اُخیدر ر.ک: حمد الجاسر، *مدینه الریاض، ریاض، ۱۹۶۶*، ص ۶۹-۷۶ و Uwaidah M. Al-Juhany, *Najd before the Salafi Reform Movement: Social, Political and Religious Conditions during the Three Centuries Preceding the Rise of the Saudi State* (Ithaca Press in association with the King Abdul-Aziz Foundation for Research and Archives: Reading and Riyadh, 2002), 79-81

۲. بهترین توضیح و تشریح از جغرافیای نجد که تاکنون یافته‌ام، اطلاعاتی است که فیلیپ در ضمن سفرنامه‌اش به عربستان، در پایان جنگ جهانی اول ارائه کرده است: فیلیپ، *عربستان وهابی، لندن، ۱۹۷۷*، ص ۸۶-۱۲۶ و جهنی، تاریخ... ص ۵۳

۳. البته اگر دو عشیره «قشله» و «وقف» حاضر در قرائن را هم مستقل به حساب آوریم، تعداد این قبایل به عدد هشت خواهد رسید ر.ک: فیلیپ، ص ۹۶ به بعد. من دو قبیله حُرَیق و قَصَاب را میان قبایل وشم محسوب نکردم، چرا که حضور ایشان میان قبایل وشم دائمی نبوده است.

ترکیبی از کشاورزی - نخیلات و غلات^۱ - دامداری بنا نهاده شده است.^۲ جمعیت نسبی مردم نجد در پایان عمر دولت اول سعودی به ۱۲۴۰۰ نفر می‌رسید.^۳ اما وجود حاشیه بیابانی در اطراف منطقه و بروز طوفان شن، گاه جان و مال سکنه را به خطر می‌انداخت.^۴ بدون شک همین حاشیه‌های بیابانی، عامل مضاعفی بر انزوای سیاسی - اجتماعی این منطقه بوده است.^۵

در شجره نامه‌ای که در ذیل می‌آید، ارتباطات و وابستگی‌های هفت قبیله اصلی ساکن این منطقه، به تفصیل شرح داده شده است. سعی من در تهیه این شجره نامه بر آن بود که تا جایی که منابع اجازه

۱. ر.ک: فیلی، ص ۸۶ به بعد. همچنین برای اطلاعات شخصی بیشتر درباره ساکنان منطقه به همان‌جا مراجعه کنید. اما چنان‌که انتظار می‌رفت، اطلاعات اقتصاد کشاورزی در این دوره بر استدلال‌های ما صحه می‌گذارند. برای بررسی مراحل کاشتن و بهره‌برداری گیاهان و بوته‌های جدیدی که در قرن دوازدهم هجری به تازگی در اُشیقر به عمل می‌آمده است، ر.ک: جهنی، عربستان...، ص ۲۳۵؛ برای اطلاع از ماجرای اخراج بنو ویل از اُشیقر در حدود سال‌های ۷۰۰، ر.ک: ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقعه فی النجد، ویرایش حمد الجاسر، ریاض، ۱۹۶۶، ص ۲۹، ۳ و ۲۹، ۳. برای بررسی وقایع و ماجراهای نظامی که برای ثرماء در سال ۱۱۷۱ رخ داد. نک: ابن غنم، روضه الافکار، بمبئی، ۱۳۳۷، ص ۶۰، ۲ و ۶۱، ۱؛ ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، مکه، ۱۳۴۹، ص ۶، ۴۰: ۱. در اینجا یک منبع گمراه کننده برای بررسی نوع و شیوه خرمن کوبی و برداشت محصول در اُشیقر در سال ۱۱۰۷ وجود دارد: ابن بشر، در بخش «سوابق» در کتاب عنوان المجد که ویرایش جدیدش در بیروت (۱۹۶۸) فراهم شده، این مسئله را توضیح می‌دهد، ۱: ۳۸۷-۴۲۴. ما همچنین درباره ارزن تولیدی اُشیقر در سال ۱۱۳۹ نیز اطلاعاتی در دست داریم: ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، سوابق، چاپ بیروت، ۱۴۲۴، ۱، مقایسه کنید با فیلی، ۱۲۲. صنایع ثرماء نیز در سال ۱۱۶۱ مورد توجه قرار گرفته‌اند: ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۶، ۲۲: ۱. برای درک بهتری از تبعید و اخراج بنو ویل نک: جهنی، ص ۱۳۵ به بعد.

۲. برای بررسی اقتصاد شیبانی که فیلی آن را قبایل خانگی می‌خواند، نک: فیلی، ص ۸۶، ۹۵ و ۱۱۶. در اطلاعات فیلی، زندگی شیبانی بدان صورت که رمه‌ها صبحگاهان برای چرای گوسفندان آنها را خارج کرده و در شامگاه بازمی‌گردانند، در دیگر منابع ما هم نقل شده است. این قضیه در داستان تبعید شدن بنو ویل هم به خوبی به نمایش گذارده می‌شود، آنجا که وُهبه در روزهای جایگزین گله را به چرا می‌برد: ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقعه فی النجد، ۲۸۸، ۲ و ۲۹، ۲. و نیز در جایی دیگر در سال ۱۱۸۰ نیروهای سعودی گله‌های ثرماء را به هنگامی که صبحگاهان برای چرا به صحرا برده شده بودند، ضبط و غارت کردند: ابن غنم، روضه الافکار ۲۸۶، ۲۴ و منگین، تاریخ مصر، پاریس ۴۶۷، ص ۱۸۲۳)

۳. نک: منگین، ۱۶۳: ۲. یک قرن بعد از این، ما با برآوردها و حدسیات تخمینی در باب جمعیت وشم مواجهیم که میزان جمعیت مردم آن منطقه را بین ۶۰۰۰ تا ۷۰۰۰ نفر تخمین زده اند.

J. Lorimer, Gazetteer of the Persian Gulf, Calcutta, 1908-1925, 2

در جایی دیگر نیز این تعداد را در حدود ۱۲۰۰۰ نفر تخمین زده اند: (ستاد نیروی دریایی، سازمان اطلاعات و جاسوسی، کتاب راهنمای عربستان، ج. ۱، ص ۳۶۶.

۴. شقره و ثرماء هر دو در این مسیر ابراز تمایل کرده‌اند و جزء منابع متقدم در قرن سیزدهم برای ما هستند. نک: متنی که حمد الجاسر آن را فراهم آورده است «مورخوالنجد»، العرب، ۵ [۱۹۷۱]، ۷۹۶، ۱.

۵. نک: فیلی، عربستان، ص ۸۶.

می‌دهند، وابستگی‌ها و ارتباطات قبیله‌ای ایشان را نشان دهم.^۱ عمده ساکنان این ناحیه، در دوره زمانی مورد بحث، از شعب قبیله تمیم بوده‌اند: مرآت^۲ و ثرمدا^۳ به وسیله عناقیر، فرع به وسیله نواصر^۴ و اُشیقر به وسیله وُهَبَه^۵ اداره می‌شد. چنین به نظر می‌رسد که سکنه شُقره از بنو زید بوده‌اند که در تقسیم‌بندی‌های

۱. چنان‌که در موارد خاص و مشخص به نظر می‌رسد؛ بسیار سخت و بعید به نظر می‌رسد که بتوان یک زیر مجموعه قبیله را صرفاً اصلی‌ترین عضو تأثیرگذار برای جمعیت کل قبیله دانست. اما برای دریافت‌ها و مطالب حاشیه‌ای، نک: پانویس ۱۳ به بعد که در ذیل خواهد آمد. در اطلاعات و منابعی که در دست داریم، هیچ قبیله یا تیره ای نبوده که در آن واحد تحت قیادت و سرپرستی دو قبیله وجود داشته باشد. البته غیرممکن به نظر می‌رسد که جمعیتی از سکنه وشم را پیدا کنیم که در قیادت هیچ قبیله‌ای نبوده باشد. (برای تقسیم‌بندی‌های کلی جمعیت در وشم نک: جهنی، تاریخ، ۱۷۴).

۲. تمامی حکمرانانی که به لحاظ سیاسی در مرآت می‌شناسیم، از اناقیر هستند که در دوره زمانی ۱۰۸۴-۱۱۳۶ در این منطقه حضور داشته‌اند. نک: پانویس ۶۹ که در ذیل می‌آید که مشخصاً ابن عیسی در این باب توضیح داده است. فیلی در این زمینه اصلی‌ترین ساکنان این مناطق را دواسر و قطعان دانسته است. نک: عربستان... ۲، ۸۹ و نیز راهنمای عربستان، ص ۶۴، Lorimmer، ۱۹۲۹: ۲ و

M.Freiherrvon Oppenheim, Die Beduinen [Leipzig and Wiesbaden, 1939-68] 3:110

در پی نسل‌کشی که در روستای میریه رخ داد و سدلیر در کتابش اشاره کرده است، تغییراتی در ساختار جمعیتی مرآت رخ داد.

Sadlier, Diary of a Journey Across Arabia [Bombay, 1866], 68

۳. حکومت الخُنیفر در ثرمدا به عناقیر متعلق بوده است. نک: ذیل، پانویس شماره ۷۰.

۴. در حوزه سیاست فرع ما صرفاً نامی از نواصر می‌شنویم. برای مرجع این سخن بنگرید به پانویس های ۵۰، ۵۴ و ۶۷؛ همچنین در سال ۱۱۴۹ ما معادلی با عنوان النواصر اهل الفرع نیز در دست داریم: نک: جهنی، تاریخ، ص ۲۰۳.

فیلی اطلاعاتی در مورد جمعیت نواصر ارائه کرده است: (عربستان...، ص ۱۲۰، اپن هایم، ج ۳، ص ۱۷۰).

۵. برای بررسی تمامی سلسله‌های حاضر در حیات سیاسی اُشیقر در دوره زمانی که مد نظر ماست، نک: پانویس

۸۹ که در ذیل خواهد آمد. ماجرای تبعید بنوویل، وهبه را در موقعیتی استثنایی قرار داد (ابن عیسی، تاریخ بعد

الحوادث الواقفه فی النجد، ص ۲۸-۳۰) و ایشان را به عنوان «اهل الأشیقر» شناساند (همان، ج ۵، ص ۲۸) فیلی نیز

جمعیت وهبه را در اثرش ذکر کرده است (عربستان، ۱۲۱ و نیز اپن هایم، ۳: ۱۷۰) تنها عنصر جمعیتی که در منابع

ما به قبیله ای دیگر متعلق است سلسله البکر از قبیله صُبی است. (نک: ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی

ال نجد، ج ۲ ص ۵۹؛ و ابن بشر، عنوان المعجد فی تاریخ النجد، سوابق، چاپ بیروت ۲/۱۳ (۱۴۰۹)؛ ابن عیسی، تاریخ

بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۷۸/۵ و ابن بشر، عنوان المعجد فی تاریخ النجد، سوابق، چاپ بیروت ۱۳/۱۳ [۱۱۰۹]

؛ ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۷۹/۸).

قبیله‌ای جزء بنوتمیم محسوب نمی‌شد.^۱ با وجود فقدان اطلاعات مستند و قابل اتکا درباره اثبیه^۲ و قراین^۳، با تکیه بر شواهد پیشین، می‌توان سکونت اقوام تمیمی را در این دو منطقه محتمل دانست. اُشیقر(وهبه)؛ فرع(نواصر)؛ شقره(بنو زید)؛ قرائن(؟)؛ اثبیه(؟)؛ ثرمدها(عناقر)؛ مرآت(عناقر). در دوره زمانی مورد بحث، منازعات و درگیری‌های بسیاری میان ساکنین این ناحیه در منابع ثبت شده است. کامل‌ترین آنها سفرنامه فیلبی ست که طی سفری که نگارنده در پایان جنگ جهانی اول به منطقه وشم داشته، نگاشته شده است.^۴ حمدانی در کتاب جغرافیای خویش^۵ با درج شواهدی چون

۱. نک: جهنی، تاریخ، ص ۲۱۲ به بعد. جهنی تأکید دارد که بنوزید در قرن یازدهم هم جزء شقره محسوب می‌شده است، اما این مسئله چندان صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا، به مدارک ارائه شده به سختی می‌توان اطمینان کرد. او به‌نام‌های استناد می‌کند (البته من نتوانستم طی مطالعاتم از صحت آن مطمئن شوم) که ابن عبدالوهاب به مردم شقره به منظور تحریک و تشجیع ایشان برای حمله به ثرمدها نوشته است (مجموعه الرسائل و المسائل النجدیه قاهره، ۱۳۴۶-۴۹، ۱:۶، ۱۸؛ قطعاً تاریخ نگارش نامه از سال ۱۱۶۸، زمانی که شقره به تصرف سعودیان درآمد، عقب‌تر نرفته است و نیز از سال ۱۱۸۱ نیز فراتر نمی‌رود که در آن سال ثرمدها نیز مورد تصرف و اشغال سعودیان قرار گرفت.) فیلبی از درک صحیح کنش‌ها و واکنش‌های درون قبیله‌ای شقره ناتوان بوده است، چرا که تمام توجهات خویش را به حکمران آنکه از طایفه بنوزید بود مبذول داشته است. (عربستان...، ۱۰۶). اما لوریمر تأکید می‌کند که اغلب مردم این ناحیه از بنوزید هستند و نه همه ایشان. Gazetteer، ۲: ۱۷۵۵، و اپن هایم، ۳: ۱۶۳ که توضیح می‌دهد که تمام جمعیت اُشیقر از بنوزید هستند. در نامه‌ای مشابه نیز ابن عبدالوهاب به مسئله «جار» درباره شقره می‌پردازد (مجموعه، ۱: ۷) که در تحقیقات جهنی بر حضور سکنه دیگری پیش از ایشان صحه می‌گذارد که به قبیله دیگری با پس زمینه‌های متفاوت اشاره داشته است (تاریخ، ۱۷۶ و ۱۷۸ به بعد)، اما، هیچ شاهد و مدرکی برای اینکه این مسئله را برای من در مورد شقره به اثبات برساند، نیافته‌ام.

۲. ما درباره اشغال اتیفیه که توسط عزائر در سال ۱۱۱۵ (ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ج ۶، ص ۸۵) یا ۱۱۱۶ (ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، سوابق، چاپ بیروت، ج ۱۴، ص ۴۱۶) انجام شد، نشنیده‌ایم. در هر حال این مسئله یک تغییر و تحول جمعیتی را در پی داشت. یک محقق و پژوهشگر نوین درباره عزائر، دوره ما را به امیرها در اثبیه شبیه دانسته است که تمیمیان نیز به آنها اضافه می‌شوند. (ابن الخمیس، المجاز بین الیمامه و الحجاز، ریاض، ۱۹۷۰، ص ۵۵ به بعد و نیز نظرات حُمیدان الشُّویر که دقیقاً برخلاف آن سخن گفته است. اما در سال ۱۲۸۶ عزائر به عنوان اهل البلد اثبیه خوانده می‌شدند. ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ج ۴، ص ۱۷۹ در دوره ای که دولت اول سعودی بسط یافت، خاندان الزمیل بر اتیفیه حکمرانی می‌کردند. نک: پانویس ۱۳۹ که در ذیل می‌آید. اما در زمان فیلبی زیرشاخه زمیل تحت قیادت تمیم قرار داشت و عضوی از جمعیت این قبیله را تشکیل می‌داد و زیرشاخه دیگر حکومت‌گر نیز بنوسعد بودند: عربستان، ۹۵ و اپن هایم، ۳: ۱۷۰. با این حال لوریمر این گروه جمعیتی را از صُبی بر می‌شمارد، Gazetteer، ۲: ۱۹۳۰)

۳. ما هیچ اطلاعی را درباره قرائن نداریم. فیلبی وقف را تحت قبیله لوهابه و نیز قیشله را تحت قبیله اناقیر می‌داند که هر دو از شعبات تمیم هستند.

۴. فیلبی، عربستان، ص ۱۲۱، ۱۲۰، ۹۷، ۹۶، ۹۳، ۹۲ و ۸۹.

۵. همدانی، صفات جزیره العرب، ویرایش مولر، لیدن، ۱۸۸۴، ص ۲۴، ۱، ۱۶۳، ۱۶۴ با تأکید بر جرمی حقیقی و مورد توجه قرار دادن ثرمدها، عثیفیه، اُشیقر و شقره. و منظور او از «دهات قیشل» احتمالاً همان قیشله بوده است. برای فهرست اسامی قبایلی که به نظر قدیمی‌تر می‌رسد و نامی از مرآت نیز در آن برده شده است، نک: جهنی،

هجوپردازی «جریر ابن عمر الخطفی» شاعر اموی در مذمت ساکنان اثیشیه و آوردن نام چهار قبیله از میان هفت قبیله اصلی منطقه، قدمت و طول عمر این قبایل را برای ما اثبات می‌کند.^۱ در عین حال باید از شکل گیری نوعی روند ترکیب جمعیت در طول تاریخ، در میان این قبایل سخن گفت. از سوی دیگر، حمدانی از حضور جمعی از قبایل تمیمی هم در نجد سخن گفته^۲ و قدمت آنها را در آن زمان بسیار زیاد عنوان کرده است.^۳ قبایل تمیمی تا قرن دوازدهم هم یکی از سکنه عمده این منطقه محسوب می‌شده‌اند. به نظر می‌رسد در فاصله بین قرن دوازدهم تا زمان حضور فیلیبی در منطقه، تعلقات خویشاوندی قبیله مرآت تغییر کرده است؛ با وجود این باز هم ریشه تمام قبایل تمیمی به سه شعبه اصلی خود یعنی ثرمدها، فرع و اُشقیق باز می‌گردد. خوشبختانه اطلاعات جزئی بسیاری درباره وشم، این منطقه کوچک و دور افتاده عربی در اختیار داریم.^۴ منابعی که در دوران پیش سعودی در نجد در اختیار داریم، تنها به سنت تاریخ نگاری نجدی مربوط به نیمه اول قرن یازدهم منحصر است،^۵ که محصول مطالعات و تحقیقات علمای حاضر در مرکز علم آموزی نجد

تاریخ، ص ۷۳

۱. نک: یاقوت، معجم البلدان، ویرایش وُستفلد، لایپزیگ، ۱۸۶۶-۷۳، ۱: ۱۲۱، ۶.
 ۲. حمدانی، صفه جزیره العرب، ج ۱، ص ۱۶۴.
 ۳. نک: جهنی، تاریخ، ۷۳ و ۱۷۲.
 ۴. برای بررسی اطلاعات مفید باقی مانده از تاریخ نجد، نک: جاسر، مورخو النجد و جهنی، تاریخ، ج ۸، ص ۳۸. هر دو این پژوهشگران به منابع و مأخذی دسترسی داشتند که من نداشتیم.
 ۵. نک: جاسر، مورخو النجد، ۷۸۸-۹۲ و جهنی، تاریخ، ۹-۱۶. از میان تمامی اطلاعاتی که این دو به دست آورده‌اند، من تنها از طریق منقور (م. ۱۱۲۵) به یکی از محققین به نام سدید دسترسی داشته‌ام. (منقور، تاریخ، ویرایش الخویطر ریاض، ۱۹۷۰. اما درباره دیگر محققین تنها منبع من اطلاعات و شواهدی است که توسط دو مورخ فوق الذکر به دست ما رسیده است. ابن بشر (م. ۱۲۹۰) (ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، سوابق، چاپ بیروت، ر.ک: پانویس شماره ۴ که در بالا آمده است) و ابن عیسی (م. ۱۳۴۳) (ر.ک: پانویس ۴)؛ برای مشاهده این پژوهش‌ها نک: جاسر، مورخو النجد، ۸۸۱-۸۸۴ و ۸۸۵-۸۸۸ جهنی، تاریخ، ص ۱۹ و ۲۰ بعد. توضیح و تحشیه‌ای که جاسر بر کتاب ابن عیسی زده است، بسیار مفید است. از سوی دیگر جهنی به پنج نسخه خطی که در فاصله زمانی قرون ۱۲ و ۱۳ نگاشته شده‌اند، دسترسی داشته که جاسر سه فقره از این نسخ را ندیده است و بدان‌ها دسترسی نداشته است. هر دو این مورخان مطالعات خود را در دوره سعودی انجام داده‌اند و به اطلاعاتی دسترسی داشته‌اند که برای من چنین امکانی وجود نداشته است، این فقر اطلاعات به خصوص درباره فاخری (م. ۱۲۷۷) و بسام (م. ۱۳۴۶) بسیار قابل توجهند. نک: جاسر، مورخو النجد، ۷۹۷ و ۸۸۸-۹۲؛ و نیز جهنی، تاریخ، ۲۰ و ۲۱). دریافت و برداشت من این است که استفاده از منابع پیش سعودی در تحقیقات و پژوهش‌های دوره سعودی قطعاً با نوعی از محافظه کاری همراه بوده است؛ چه این جزئیات به خوبی درباره ابن عیسی قابل رؤیت است. اما من در موقعیتی نیستم که بتوانم میزان و چگونگی این انتقال داده‌ها و اطلاعات را درک کنم.
- ضمیمه: وقایع نگاری‌های فاخری هم اکنون به چاپ رسیده است (الانخبار النجدیه، ویرایش شبلی، [ریاض، بی تا]. من تلاش کردم تنها به هنگامی که اطلاعات موجود در این منبع به آنچه که پیش از این یافته‌ام مغایرت داشت از آن بهره برداری کنم.

یعنی اُشیقر،^۱ بوده است. برای اطلاع از ساختارهای تاریخ گذاری این وقایع نگاری‌های جزئی و در عین حال مغشوش^۲، باید به تاریخ خلیفه بن خیاط مراجعه نماییم. از حوزه‌های مشابه می‌توان به برخی اطلاعات شجره نامه‌ای^۳ و زندگی‌نامه‌های محققین حاضر در اُشیقر و دیگر حوزه‌های علمیه منطقه دست یافت.^۴ برای دوره بسط دولت سعودی، وقایع نگاری‌های سعودی عموماً از بقیه منابع کامل‌تر و دقیق‌تر، به شرح وقایع و رخدادها پرداخته‌اند.^۵ اما متأسفانه هر خواننده‌ای را به لحاظ درهم آمیختگی و تشویش اطلاعات، به یاد شیوه تاریخ نگاری طبری می‌اندازد. در ضمن رسالاتی به قلم محمد بن عبدالوهاب، خطاب به اشخاصی در وشم در دسترس است که به علت عدم صراحت مطالب، نمی‌توان آنها را دقیقاً تاریخ گذاری کرد.^۶ در مورد دوره انضمام و پیوستن وشم به قلمرو سعودی، منابع، بسیار مختصرتر از دیگر دوره‌های این تاریخ هستند.^۷ در این دوره هیچ‌گونه اطلاعات آرشیوی وجود ندارد و جهان خارج تنها از طریق فروپاشی دولت اول سعودی توانسته بود اطلاعات صریح و مشخصی از وشم به دست آورد.^۸ این منابع هنوز هم در افق‌های گسترده یا محدود، توسط پژوهشگران جدید که در مورد تاریخ نجد در دوران حاضر تحقیق می‌کنند، مورد استفاده قرار می‌گیرند.^۹

۱. نک: جاسر، مورخوالتجد، ۷۸۸-۹۱، جهنی، تاریخ، ص ۳۸، پانویس ۱۳.
۲. نک: جهنی، تاریخ، ص ۱۲ به بعد. و نیز شرح و توضیح درخور و مناسبی که در آن وجود دارد؛ همان، ۱۶-۱۴، ما مجبوریم تاریخ را برای یادآوری کسانانی بنویسیم که از آن اطلاع دارند و نه تلاش برای فهماندن و یاد دادن به کسانانی که نمی‌دانند.
۳. نک: جهنی، تاریخ، ص ۲۳-۲۵ و اطلاعات شجره نامه‌ای مفیدی درباره وهبه از اُشیقر که جاسر در تحشیه‌ای که بر اثر ابن عیسی نوشته، ارائه کرده است: ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ص ۲۰۵-۲۳۱. متن مشابه و البته مختصرتری نیز توسط فیلیبی ارائه شده است: عربستان، ص ۳۸۳-۹۲.
۴. نک: جهنی، تاریخ، ص ۲۶-۲۸. هیچ‌یک از این منابع تحت اختیار و دسترسی مستقیم من قرار نداشت.
۵. دو تن از بزرگ‌ترین وقایع نگاران، ابن غنام (م. ۱۲۲۵) و ابن بشر هستند. چنان‌که واسلیف، در تک نگاری‌هایی درباره دولت اول سعودی ابراز داشته است.
- Puritane Islama? Vakhkhabizm I pervoye gosugarstvo Saudidov v Aravii, 1744|45-1818 [Moscow,1967],7
- البته تمام شواهد مرتبگی که درباره دولت اول سعودی در وقایع نگاری‌هایی که توسط مگنن ارائه شده وجود دارد: مگنن، تاریخ، ۲:۴۴۹-۵۴۴ و همان ۱/۵.
۶. نک: بالا، پانویس شماره ۱۴ و پایین، پانویس ۱۶۳ و ۱۷۰ و ۱۷۵.
۷. برای اهداف این مقاله، من نوشته‌های دو وقایع نگار عمده به نام‌های ابن غنام و ابن بشر را تا سال ۱۲۰۹ مورد بررسی و مطالعه دقیق قرار داده‌ام.
۸. به نظر می‌رسد که قدیمی‌ترین اروپایی که برای بازدید از وشم بدان دیار سفر کرده، سدلیر در سال ۱۸۱۹ بوده است. برای اطلاع از مختصات این منبع نک: پانویس شماره ۱۰ در بالا.
۹. در این باره به صورت ویژه نک: عثمن، نجد منذ القرن العاشر الهجری، الدرعه، ۱، شماره ۴ (۱۹۷۵) و ۳، شماره ۳ (۱۹۷۷) و ۴؛ جهنی، تاریخ؛ فیلیبی، عربستان سعودی، لندن، ۱۹۵۵، ۱۴۶-۱۹۵۵.

تعاملات سیاسی وشم با سرزمین های اطراف، پیش از غلبه سعودیان

اکثر رخدادهای سیاسی وشم در دوره پیش سعودی، به افق سیاست منطقه ای و محدود آن دولت باز می‌گردد.^{۱۰} در وهله اول باید گفت که ارتباط سیاسی ساکنین وشم با مناطق و نواحی مسکونی هم جوار، کمی غیرطبیعی می‌نماید. در سمت غرب، وشم با واکنش‌های شدیدتری از طرف اشراف مکه در قبال توسعه‌طلبی‌های خود مواجه بود که در سال ۱۱۰۷ به حمله اهالی مکه به اُشیقر ختم شد.^{۱۱} اما برخلاف غرب، اهالی وشم از نوعی اقبال در همسایگی و هم‌جواری با نجد در سمت شرق برخوردار بودند. در سال ۱۰۸۸ ثرمدها به حریملاء تاخت و در سال ۱۰۹۵ حریملاء به این حمله پاسخ داد.^{۱۲} در سال ۱۱۲۵ اهالی ثادق در حمله‌ای به ثرمدها شرکت کردند^{۱۳} و سال ۱۱۴۷ مردانی از جُلاجل در منازعات داخلی اُشیقر مداخله کردند.^{۱۴} منابع از برخوردها و معارضاتی میان ثرمدها و رغبه نیز سخن گفته‌اند.^{۱۵} چنین ارتباطات و برخوردهایی، حاکی از دو مسئله قابل توجه است؛ اول اینکه سکنه عمده وشم همگی متعلق به دو طایفه ثرمدها و اُشیقر بوده‌اند و دیگر آنکه نجدیانی که ارتباطات خود را با وشم حفظ کرده بودند، در دو منطقه همسایه سُدیر و محمَل ساکن بوده‌اند. (به نظر می‌رسد که مناطق مهاجرنشین وشم گسترده‌تر از این بوده‌اند).^{۱۶}

۱۰. این مسئله در یک تناقض مشخص و واضح با حوزه‌های علم آموزی منطقه قرار دارد.

۱۱. ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، سوابق، چاپ بیروت، ۱۲/۱۵؛ منقور، تاریخ، ۱، ۷۲ و ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ج ۶، ص ۷۷. برای بررسی فشارهای گسترده‌ای که اشراف مکه در قرون دهم تا دوازدهم بر مردم نجد وارد آوردند، نک: جهنی، تاریخ، ۲۶۱-۲۶۷.

۱۲. ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ج ۱۷، ص ۴۰۶ و ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ج ۳، ص ۶۹.

۱۳. ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ج ۹، ص ۴/۹.

۱۴. ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ج ۱۲، ص ۲۰۶.

۱۵. جهنی، تاریخ، ص ۱۹۹ و ۲۷۷. به نظر نمی‌رسد که این مسئله توسط منابعی که چون همان ص ۲۷۷ پانویس ۵۱ پشتیبانی نشده است. اما ممکن است توسط اطلاعاتی که ابن یوسف درباره رغبه ارائه کرده، صدق پیدا کند. همان ص ۲۳۳، پانویس ۱۱۰.

۱۶. عموماً مهاجرت‌هایی که از وشم صورت می‌گرفت، به مقصد سُدیر یا محمَل بود. مثل داستان تبعید شدن طایفه بنوویل که پس از اخراج از اُشیقر در تویم صورت گرفت (ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۲۸/۳ و پانویس‌های ۱۳ و ۱۴ در بالا). مقایسه شود با مهاجرت شخصی به نام ابن الحسن که از اُشیقر به حرمه مهاجرت کرده بود (ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۶۶/۵) یا السُحیق که از یکی از بلاد به قرائن مهاجرت کرده بود. (ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۷۵/۲) اطلاعات بیشتری درباره مهاجرت‌هایی که از وشم صورت گرفته، توسط جهنی با ارجاعاتی به مسئله عناقیر از ثرمدها ارائه شده است (تاریخ، ۱۹۰-۱۹۹). نواصر از فرج (همان، ص ۲۰۳-۷) و هبه از اُشیقر (همان، ۲۰۷-۲۱۱) و بنوزید از شقره (همان، ۲۱۳). البته بسیار مشکل است که بتوان در دوره مورد نظر ما تمام مهاجرت‌هایی را که از وشم صورت گرفته، بررسی و علت یابی کرد؛ اما باید گفت که نسبت به تمام مقاصدی که مهاجرت‌ها از وشم به سوی آنها صورت گرفته است، سُدیر و محمَل از اقبال بیشتری برخوردار بوده است. (همان، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۰۴، ۱۹۴، ۱۹۱) برای مهاجرت‌هایی به مقصد جنوب شرقی نک: همان، ص ۱۱۹ و برای مقصد جنوب غربی نک: (همان، ص ۲۱۳).

در مرحله بعد نیز شواهد کمی از ارتباطات سیاسی بین ساکنان وشم و دیگر قبایل بیابانگرد نجد می‌توان یافت. اطلاعات اندک ما در این دوره زمانی، منحصر به همکاری یکی از تیره‌های قبیله‌ای به نام ظفیر- که یکی از اصلی‌ترین تیره‌های بیابانگرد نجد محسوب می‌شده^۱ - با ثرمدها در جنگی ضد ائیشیه که در همسایگی ظفیر قرار داشته، است^۲ در این مورد، تنها یک مورد مشکوک از تهدیداتی که در سال‌های ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ متوجه اُشیقر و فضول شده بود، وجود دارد.^۳

در مرحله سوم و با توجه به محدودیت سپهر سیاست وشم، بهتر آن است که منطقه و گرایش‌های سیاسی آن را به سه بخش اصلی تقسیم کنیم: در شمال: اُشیقر و فرع؛ در مرکز: شقره و قرائن و در جنوب: ائیشیه، ثرمدها و مرآت. در مورد منطقه مرکزی، تنها یک منبع مبهم تاریخی وجود دارد که درباره حمله شقره به قرائن در سال ۱۰۹۹ مطالبی را بیان کرده است.^۴ شاید بتوان اطلاعات دیگری را از طریق بررسی منابعی خارج از سنت تاریخ نگاری مذکور به دست آورد.^۵ در مورد حوزه‌های شمالی و جنوبی، منابع فراوانی در دست است، اما روشن است که در هیچ منبعی نشانی از وجود روابط میان شمال و جنوب نیست؛^۶ به نظر می‌رسد که حوزه‌های دورتر شمالی و جنوبی، به لحاظ سیاسی، کاملاً در فضای متفاوتی حضور داشته‌اند. مقتضی است که در اینجا به هر یک، به صورت مجزا نگاهی بیفکنیم.

در جنوب، روابط درون منطقه‌ای سکنه، بسیار شفاف بوده است. ثرمدها قدرت منطقه‌ای بود و هر کدام

۱. نک: ابن‌هایم، ۳:۵۴ و جهنی، تاریخ، ص ۱۱۴-۱۱۶. قبیله یک نیروی قدرتمند حکمران در سلسله السُویت وجود دارد. (نک: ابن‌هایم، همان. برای ارتباطاتی که بین کوچ نشینان و یک‌جانشینان در وشم وجود داشته است، نک: به جهنی، تاریخ، ص ۱۶۹-۷۲.)

۲. ابن بشر، عنوان‌المجد فی تاریخ‌النجد، ج ۱۲، ص ۴۱۷، ابن بشر تأکید می‌ورزد که آن تیره، زیر مجموعه قبیله سُمده است، نک: ابن‌هایم، ج ۳، ص ۶۰. ابن عیسی نقش ضفیر را در این ماجرا نادیده گرفته است: ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی‌النجد، ج ۲، ص ۸۷.

۳. بنگرید به ابن بشر، عنوان‌المجد فی تاریخ‌النجد، ج ۲۱، ص ۴۱۱؛ منقور، تاریخ، ۶، ۶۹ و پانویس شماره ۴، فاخری، الانخبار، ۱۰، ۸۵. ابن‌هایم فضول را یکی از سکنه یکجانشین اصلی می‌داند. اما در دوره مورد نظر ما این گروه کاملاً صحراگرد و کوچ نشین شده بودند: (ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی‌النجد؛ ۱۳/۵۸ [۱۰۵۷]، ۱، ۶۶؛ [۱۰۸۵] و جهنی، ص ۱۲۸ به بعد.

۴. منقور، تاریخ، ۴، ۶۵. (در ارجاع به یکی از دهکده‌های قیشله). اما چنین اطلاعاتی در هیچ یک از دو منبع اصلی ما یعنی ابن بشر و ابن عیسی وجود ندارد.

۵. نک: پایین؛ پانویس شماره ۵۹.

۶. طبق اطلاعات جهنی، الناصر ثرمدها-کسی که از سال ۱۱۱۶ بر آنجا حکمرانی می‌کرد- (نک: پایین، پانویس شماره ۷۰) جنگ با اُشیقر را آغاز نمود. (تاریخ، ۱۹۹ و ۲۷۷) این عبارات توسط منابعی که (همان، ص ۲۹۳، پانویس ۵۱) ارائه کرده، پشتیبانی نمی‌شود، ولی این احتمال وجود دارد که توسط منابعی که ابن یوسف درباره تجاوز به اُشیقر ارائه کرده است، پشتیبانی شود: همان، ص ۲۳۳، پانویس ۱۱۰.

از قبایل اثیشیه و مرآت به ترتیب در ۱۱۱۹^۱ و ۱۱۳۶^۲ مغلوب ثرمدها شده بودند. اما هیچ شاهد تاریخی برای اثبات ادعای حکمرانی ثرمدها بر دو قبیله دیگر حوزه سیاسی جنوبی وشم نیافته‌ام.^۳ اما در سال ۱۱۱۶ یک گریزان از حکام ثرمدها توانست به اثیشیه پناه ببرد.^۴ در حوزه شمال نیز شواهدی در مورد رابطه بین اُشیقر و فرع وجود دارد، اما مشابه حوزه جنوب، اُشیقر در آن به یک قدرت منطقه‌ای شبیه بود. همان‌طور که خواهیم دید، قدرت اُشیقر (بر عکس ثرمدها) در جریان یک نزاع داخلی مضمحل شد و پس از آن هیچ‌گاه نتوانست دوباره به عنوان یک قدرت منطقه‌ای در عرصه سیاست منطقه رخ بنماید.

۱. ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقعه فی النجد، ج ۲ ص ۸۷ و ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ج ۲، ص ۴۱۷.
۲. ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقعه فی النجد، ج ۱۱، ص ۹۶ و ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ج ۷، ص ۴۲۲. البته نزاعی بین دو شهرک در سال ۱۱۲۴ نیز وجود داشته است همان، ۴۱۹/۷.
۳. برخلاف آنچه آمده جهنی مرآت و عثیفیه را «قدیمی ترین وابستگان ثرمدها» تا زمانی که الناصر ثرمدها گستره «حکومت و قدرت خود را مستحکم و یکپارچه می‌کرد» می‌داند: تاریخ، ص ۲۷۶. اما درباره مرآت جهنی اذعان می‌دارد که عناقیر تنها سلسله قدرتمند و حاکم بر آن دیار از سال ۱۰۸۴ بوده‌اند. نک. پایین، پانویس شماره ۶۹، تاریخ، ص ۱۹۸ (بعد) و نیز بنگرید به جدالی که بین الناصر و پادشاه مرآت در سال‌های ۱۱۲۴ و ۱۱۳۶ وجود داشته است (تاریخ، ص ۲۷۶ به بعد و بالا، پانویس شماره ۴۷). نکته اول این است که مرآت توسط عناقیر ثرمدها کنترل می‌شده است و دیگری نیز به خودی خود، چندان متقاعد کننده به نظر نمی‌رسد. اطلاعات موجود درباره اتفاقات مورد بحث – که دسترسی به آنها برای من ممکن بود – هیچ‌گونه شاهد و مدرکی درباره تسخیر مرآت توسط حکمران ثرمدها ارائه نمی‌کنند، اما حقیقتاً درباره اشغالی که در سال ۱۱۲۴ رخ داده بود، ما گفته‌ایم که آن شخصی که در آن سال به قدرت بازگشت، حکمران قبلی شهری بود که در سال ۱۱۲۱ از آن گریخته بود (نک: پایین، پانویس ۶۹). در این باره نیز ممکن است جهنی به اطلاعات بهتر و کامل‌تری درباره این حکمران دسترسی داشته باشد (تاریخ، ۲۹۲، پانویس ۴۸؛ اما این مسئله دقیق و صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا ارجاعات ابن عبّاد و ابن یوسف به مرآت و عثیفیه وابسته است). درباره مورد اثیشیه جهنی اذعان می‌کند که «توسط عناقیر کنترل میشد» (تاریخ، ۱۹۹) و الناصر ثرمدها در پی تحریکاتی که توسط اشعار حُمیدان الشویر اعمال می‌شد «به قدرت بازگشت» (تاریخ، ۲۷۷) همان‌طور که در منابع تاریخی درباره اظهارات فاخری (اخبار، ۲، ۹۳) و ابن بشر (که بر جملات ابن عیسی افزوده شده است) درباره تقدیر و قدرانی از وقایع سال ۱۱۱۹، اظهار نگرانی کرده‌اند. (نک: بالا، پانویس ۴۶) که هیچ‌گونه اطلاعات و شواهدی درباره برتری و اولویت ثرمدها بر عثیفیه وجود ندارد. برای دسترسی به دیگر منابعی که جهنی بر آنها تأکید ورزیده و از آنها استفاده کرده است، هیچ امکانی وجود ندارد. (تاریخ، ص ۲۹۲، پانویس ۴۸). اما بازگردیم به داستان نقش حُمیدان الشویر در این ماجرا؛ (همان، ص ۲۷۷ و ۲۹۹) شایان ذکر است که ما در این مورد یک منبع روایی کاملاً و رایج در میان مردم که با تمام منابع سالنامه‌ای مورخین نجدی متفاوت است، در دست داریم که تنها در ارتباط با بررسی منابع جدیدتر بدانها دست یافته‌ام. (مانند ابن خمیس، مجاز، ص ۵۵ به بعد و فیلی، عربستان، ص ۹۳ به بعد). من هیچ وسیله و دلیلی برای قضاوت درباره اعتبار منابع تاریخی ندارم. اگر این جزئیات قابل اعتماد باشد، به ما خواهد گفت که عثیفیه در برخی برهه‌های زندگی حُمیدان (در سنوات ابتدایی قرن دوازدهم، ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، سوابق، چاپ بیروت ۱۳/۱۴ [۱۱۱۱]) به ثرمدها باج و خراج پرداخت می‌کرده است.
۴. نک: سلسله النسب در ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقعه فی النجد، ج ۱، ص ۲۱۶.

الگوی روابط هم یک‌سویه بوده است: فرع در سال ۱۱۱۱ حمله ناموفقی به اُشیقر داشت.^۱ در ادامه اُشیقر در جواب حمله فرع، طی حمله ای در سال ۱۱۳۵، موفقیت بیشتری نسبت به رقیبش کسب کرد،^۲ اما در سال ۱۱۳۹ به شدت از فرع شکست خورد^۳ و در سال ۱۱۴۹ صلحی میانشان برقرار شد.^۴ به نظر می‌رسد که در سال‌های ۱۱۳۵-۱۱۳۹، فرع تحت حکمرانی اُشیقر قرار داشته است.^۵ جریان این دشمنی‌ها می‌تواند تأثیرات طولانی و آشکاری را بر دیگر بخش‌ها اعمال کند و این در حالی است که این دو بخش تنها با فاصله قریب به یک مایل از یکدیگر فاصله داشتند.^۶ حال چگونه ممکن است دو گروه ساکن در منطقه‌ای با فاصله زمانی تنها چند دقیقه، بتوانند مستقل از یکدیگر حضور داشته باشند.^۷

دو سؤال مهم در اینجا مطرح است: نخست باید بررسی کرد در حالی که اطلاعات در دسترس من بسیار ناقص‌تر از دیگران است، آیا ارائه این تصاویر ناشی از فقر منابعی است که گریبانگیر پژوهشگران این حوزه است؟ در این میان، توسط محققین جدید، وجود ارتباطی میان یکی از قریای قرائن^۸ و اُشیقر^۹ به اثبات رسیده است که تا حدودی بی اعتبار می‌نماید. اما در کنار بررسی منابع اصلی درباره این موضوع، باید به منابع خارجی که اطلاعات تاریخی جزئی، اما راهگشایی را در اختیار ما می‌گذارند، توجه ویژه ای کنیم. در رسالات محمد بن عبدالوهاب، او مردم شقره را به دلیل کندی و سستی در حمله به ثرماء، سرزنش و شماتت کرده است (شقره در آن زمان جزء قلمرو وهابیت محسوب می‌شده) و در پایان، او پس از بیان مطالب

۱. همان، ج ۳، ص ۸۱؛ ابن بشر، *عنوان المجد فی تاریخ النجد*، ج ۶، ص ۱۴ و منقور، *تاریخ*، ج ۳، ص ۷۵.
۲. ابن عیسی، *تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد*، ج ۴، ص ۹۵ (با در نظر گرفتن صلح قبلی). دو نگارنده اذعان می‌کنند که نواصر از فرع شکست خورده و قصر سلطنتی آنها ویران شده است.
۳. همان، ج ۵، ص ۱۰۰ و ابن بشر، *عنوان المجد فی تاریخ النجد*، ج ۱، ص ۲۴. دو شاهد در مورد بازیابی فرع توسط نواصر وجود دارد.
۴. ابن عیسی، *تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد*، ج ۳، ص ۱۰۴.
۵. نک: بالا، پانویس شماره ۵۱ به بعد. این مسئله شاهدی است بر صحت بیشتر مطالبی که جهنی درباره استناد به ابن یوسف ذکر کرده است: *تاریخ*، ص ۲۰۵ و ۲۳۵، پانویس ۱۳۶). در اینجا اطلاعاتی از رئیس و برادر زاده اش که در سال ۱۱۳۵ اسیر شدند، وجود دارد.
۶. فیلیبی، *عربستان*، ص ۱۲۱.
۷. جهنی در مقابل نظری را ارائه می‌دهد مبنی بر اینکه "تلاش‌های مکرری از سوی سکنه اُشیقر برای اشغال فرع صورت گرفته است... که در نهایت فرع توسط اهالی یکی از اصلی‌ترین شهرهای اُشیقر تحت کنترل درآمده است!" *تاریخ*، ص ۲۰۳. البته ما هیچ‌گونه دسترسی به منابعی که این فعل و انفعالات در آنها درج شده‌اند، نداریم. (ابن یوسف، همان، ص ۲۳۴، پانویس ۱۲۸) اما آنچه مشخص است این است که چنین تلاش‌ها و فعل و انفعالات نتیجه واضحی در بر نداشته است.
۸. جهنی، *تاریخ*، ص ۲۷۷. وی بیان می‌کند که ناصر ثرماء «محدوده حکمرانی خویش را گسترش داده است» بر وقف. با تأکید بر ابن یوسف، نک: *تاریخ*، ص ۲۹۲، پانویس ۵۰.
۹. نک: بالا، پانویس ۴۵.

بی اهمیتی مثل تحقیر و دشنام دادن،^۱ جنگ‌های قبلیشان ضد حاکم ثرمداء را توضیح و تبیین می‌کند. اگر این گزارش‌ها صحت داشته باشند، باید برای روابط وشم با دیگر مناطق، سطوح بسیار گسترده‌تری را از آنچه ذکر شد، متصور باشیم، ولی حتی این مطالب هم به سختی می‌تواند نگاه ما را به ارتباطات خارجی مردم وشم در دوره پیش از سعودی تغییر دهد. تحقیقات من اشتباه و نادرست خواهد بود، اگر مورخینی که اتفاقات مهم و تأثیرگذار را رها کرده و تمام توجه خویش را معطوف به وقایع جزئی و بی اهمیت کرده‌اند، بروز انحراف و کژی را در مسیر پژوهش‌های خویش نپذیرند.^۲

سؤال بعدی که در این رابطه ذهن مرا به خود مشغول داشته، این است که آیا این ساختارهای تشتت‌گرا و تجزیه‌گر، همیشه در وشم وجود داشته یا این رویه پدیده‌ای نوظهور و متأثر از حضور وهابیت در این منطقه بوده است؟ بدون شک، سنت تاریخ‌نگاری منطقه هیچ اشاره‌ای به زمانی که وشم یکپارچه بوده، نکرده است. با وجود این، ما گزارشی از یاقوت حموی در قرن ششم هجری داریم که قبایل پنج‌گانه وشم، متحد با یکدیگر، مقابل یک قبیله بیابانگرد و غارتگر مقاومت کرده‌اند.^۳ از این نوع سازگاری‌ها، به هیچ وجه در دوره مورد بحث یا زمان معاصر^۴ نمی‌توان یافت. اگر این وشم متحد و یکپارچه پایتختی می‌داشت، بدون شک باید آن را ثرمداء دانست، چنان‌که یاقوت از آن به عنوان مرکز فرماندهی وشم سخن گفته است.^۵

۱. مجموعه، ۱:۶ به بعد؛ مخصوصاً ۷، ۱. جهنی بر رساله‌ای که به عنوان مدرکی برای بسط قدرت ثرمداء استفاده کرده است، تأکید می‌ورزد: تاریخ، ص ۲۷۷ و ۲۹۳، پانویس ۵۱. اما این مطالب به سختی از این مدرک مستفاد می‌گردد. ۲. چنان‌که انتظار می‌رود، مقایسه و بررسی تعاملات مهاجمان و اشغالگران سعودی که وشم را تسخیر کردند و توسط نگاشته‌های ابن عیسی به دست ما رسیده، بسیار آموزنده خواهد بود. در این میان، دو وقایع نگاری که با استفاده از اطلاعات سعودی کتب خویش را گردآوری کرده‌اند و جزء سنت تاریخ‌نگاری قدیمی منطقه محسوب می‌شوند، ابن غنام و ابن بشر هستند. درباره فاصله زمانی ۱۱۶۱-۸۱ ابن عیسی تنها در سه مدخل اطلاعاتی مرتبطی را بیان نموده است: سعودیان در سال ۱۱۶۱ به ثرمداء هجوم آوردند (ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقعة فی النجد، ۱۰۸/۹)، بار دیگر در سال ۱۱۶۴ این اتفاق افتاد (ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقعة فی النجد، ۱۰۹/۷) و مرگ حکمران ثرمداء در سال ۱۱۸۱ رخ داد (همان، ۱۱۲/۱۱) اگر این موضوعات را با مورد پنجم که در ذیل می‌آید مقایسه کنیم، به دریافت‌های جدیدی خواهیم رسید. چنان‌که خواهیم دید؛ ابن عیسی (a) مدخل خود را تنها به ثرمداء مختص گردانیده است (b) و تنها دوبار از هشت تهاجمی که سعودیان ضد آن مردم داشتند، سخن گفته است. و (c) هیچ سند و مدرکی را درباره تسلیم وشم مقابل وهابیت و ورود به ساز و کار دولت سعودی که از سال ۱۱۸۱ رخ داده، ارائه نکرده است. شایان ذکر است که در این مورد فاخری اطلاعات کامل‌تری را تا تعداد ده مدخل ارائه می‌دهد (الاجبار، ۱۰۶-۱۴)

۳. یاقوت، معجم، ج ۴، ص ۹۲۲-۹۳۰. نکته اینجاست که آن دیوار می‌توانست حملات بیابانگردان مهاجم را دفع کند و نمی‌توانست مقابل تهاجمات یک سپاه مهاجم دوام بیاورد.

۴. فیلبی در شواهدی که آنها را نقل می‌کند، از چهار گروه که خود دیوار کشیده بودند، یاد می‌کند؛ عربستان، ص ۱۲۰، ۱۱۴، ۹۲، ۸۹.

۵. یاقوت، معجم، ج ۴، ص ۹۳۰.

سیاست داخلی و ششم پیش از حضور سعودیان

ساختار کلی تعاملات داخلی وشم بسیار ساده و ابتدایی بود؛ هر گروه ساکنی برای خویش رئیسی داشت^۲ و البته در اکثر موارد روند جانشینی یک رئیس قدرتمند محلی، چیزی جز آشوب و هرج و مرج به همراه نداشت. با وجود این، ما با هیچ نوع حکومت غیر سلطنتی اعم از دموکراتیک یا الیگارشسی در میان تواریخ برنمی‌خوریم. تا جایی که دریافته‌ام، یک گروه سکنه قدرتمند، بر چند گروه دیگر به مدت زمان نامعلومی حکومت می‌کرد که طبعاً در این میان، رئیس از خاندان حکومتگر انتخاب می‌شده است.

باید اذعان داشت که تنها اصل ثابت در مورد قدرت رؤسای قبایل، تغییرات دائمی آنها بوده است.^۳ در حقیقت رقابت‌ها بر سر مسئله ریاست شهرها، اصلی‌ترین موضوعی است که توجه تاریخ نگاران را به خویش جلب کرده است. بسیار روشن است که تفاوت بین ساکنان یک منطقه، باعث تغییر در ساختار و رژیم حکومتگر ایشان می‌گردد، اما در این رابطه اسناد و مدارک کمتری در اختیار ماست. همچون گذشته یکی از بدترین قسمت‌های تواریخ نگاشته شده در سنت بومی وشم، به مسایل سیاسی داخلی شهرهای آن، فرع^۴ در شمال و ائیشیه^۵ در جنوب اختصاص یافته است. اطلاعات ما در مورد مرآت که در دورترین نقطه جنوب قرار دارد، کمی بیش از حد معمول گسترده است. نام چهارتن از رؤسای قبایل در میان منابع دیده می‌شود که همگی از عنافر- یکی از شعب بنوتمیم- هستند. متأسفانه مفاد ثبت شده در این مورد، بسیار مغشوش و بی‌نظم به دست ما رسیده است. سه تن از این چهار حکمران کشته شده و یک نفر باقی مانده، برای رهایی سکنه قبیله خویش، کوشیده آنها را از مقابل دشمنان فراری دهد. از سوی دیگر، باید اذعان

۱. نیبور درباره نجد گفته است؛ «منطقه ای است که بین چند فرمانروای محلی خرد و کوچک تقسیم شده است تا آنجا که هر شهر کوچکی نیز برای خود، دارای شیخ مستقلی ست»: نیبور، سفرهایی به عربستان و مناطق دیگری در شرق، ادینبورگ، ۱۷۹۲، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲. منابع نام‌های مختلفی را برای امرایی که قدرت چندانی نداشته‌اند، به کار برده‌اند: شیخ، امیر، رئیس، راعی و صاحب.

۳. جهنی اطلاعات بهتری را درباره محدوده قدرت رؤسای نجدی ارائه می‌دهد: (تاریخ، ص ۱۷۵-۸۲ تأکید ویژه او در مقام مقایسه بر وضعیت مالی و تجاری آنها قرار دارد. این اطلاعات را می‌توان بر سکنه وشم نیز تعمیم داد، ولی کشف صحت و سقم منابعی که او این نتایج را از آنها گرفته، برای من غیرممکن است.

۴. ما نام دوتن از رؤسای فرع را در دوره پیش سعودی می‌دانیم: دَبُوس بن دَحَّیل که در حمله ای که به اُشسِقر در سال ۱۱۱۱ داشت جان باخت. نک: بالا، پانویس ۵۰ و ابراهیم بن حسین، برای پادشاهی نوه اش در دوره سعودی. نک: پایین، پانویس ۱۴۱ همچنین ما درباره بخشی از یک جنگ داخلی در نواصر به سال ۱۱۲۱، مطالبی را در دست داریم (ابن بشر، عنوان المجاد فی تاریخ النجد، سوابق، چاپ بیروت ۱۸/۹۴ و منقور، تاریخ، ۳/۸۱) ولی به نظر نمی‌رسد که هیچ ارتباطی بین کوچ اجباری مدَنب توسط نواصر وجود داشته باشد؛ نک: جهنی، تاریخ، ۲۰۴ و ۲۳۴، پانویس ۱۳۰)

۵. در اینجا هیچ چاره‌ای جز رجوع به اطلاعات مبهمی که از یک منبع ناموثق درباره قتل عام سکنه توسط عزایز در سال ۱۱۱۵ یا ۱۱۱۶ در دست است، نداریم. نک: بالا، پانویس ۱۵ و نیز برای پادشاهی الزمیل در زمان بسط دولت سعودی، نک: پانویس ۱۳۹ به بعد در پایین. با وجود این، آیا الزمیل به عزایز تعلق داشته است؟

داشت که این وفور اطلاعات، تنها در مورد دو شهر بزرگ ثرمدها و اُشیقر وجود دارد.^۱ در مورد ثرمدها، با استفاده از منابع نسب‌نامه‌ای، باید گفت که در بازه زمانی ۱۰۸۱-۱۱۸۴ اطلاعات ما به دانستن نام و مدت حکومت حکمرانان چهارگانه آن ناحیه که در طول مدت یک قرن بر آن حاکم بوده‌اند، محدود است.^۲ این چهارتن متعلق به خاندان الخنفر بوده و سه تن از چهارحکمران به مرگ طبیعی در گذشته‌اند.^۳ با وجود صلح آمیز بودن شرایط سیاسی این منطقه در طول یک قرن، باز در سنوات ۱۱۱۶

۱. در سال ۱۰۸۴ رشید بن ابراهیم به قدرت رسید(ابن بشر، *عنوان المجد فی تاریخ النجد*، سوابق، چاپ بیروت ۱۲/۴۰۵) وی در سال ۱۰۹۳ به قتل رسید و عبیکه بن جارالله بر جای او نشست. (ابن عیسی، *تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد*، ۶/۳۷ و ابن بشر، *عنوان المجد فی تاریخ النجد*، ۱۸/۴۰۷) اما او هم در سال ۱۰۹۶ به قتل رسید(ابن عیسی، *تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد*، ۳/۷۰) ابن بشر، *عنوان المجد فی تاریخ النجد*، ۱/۴۰۹) پس از این مطلب ما تا سال ۱۱۱۵ هیچ اطلاعاتی نداریم؛ زمانی که ابراهیم بن جارالله (احتمالاً برادر عبیکه) به قدرت رسید، (ابن عیسی، *تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد*، ۶/۸۵) ابن بشر، *عنوان المجد فی تاریخ النجد*، ۳/۴۱۶ و نیز منقور، *تاریخ* ۲/۷۹ با نقل اطلاعاتی از شخصی به نام «ابن رأسی» و یا شخصی شبیه آن در سال ۱۱۱۶. در سال ۱۱۲۱ معنی بن ذبیح به جای ابراهیم نشست(ابن عیسی، *تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد*، ۵/۸۸) ابن بشر، *عنوان المجد فی تاریخ النجد*، ۱۳/۴۱۸) در سال ۱۱۲۴ ابراهیم بن جارالله برای بار دوم و در پی نزاعی با ثرمدها به قدرت رسید(ابن بشر، *عنوان المجد فی تاریخ النجد*، ۸/۴۱۹) و در سال ۱۱۳۶ ابراهیم همراه سه حکمران پیش از خودش، در نزاعی با حاکم ثرمدها به قتل رسید(ابن عیسی، *تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد*، ۱۲/۹۶) ابن بشر، *عنوان المجد فی تاریخ النجد*، ۷/۴۲۲) به احتمال بسیار زیاد، تمام این حکمرانان متعلق به یک سلسله حکمران بوده‌اند، اما متأسفانه ما نمی‌توانیم آن را مشخص کنیم. در این میان فاخری در انتساب عبیکه بن جارالله به پادشاهی ثرمدها اشتباه فاحشی کرده است. (الاخبار، ۷/۸۰) واضح‌ترین منبع او برای ابراز چنین نظری به موضوع مرآت در سال ۱۱۲۲ باز می‌گردد که برای من مسئله مبهمی است. (همان، ۲/۹۴)

۲. منابع این جداول در ذیل می‌آید: (۱) عبدالله بن ابراهیم در سال ۱۰۸۱ به حکومت می‌رسد(ابن بشر، *عنوان المجد فی تاریخ النجد*، ۹/۴۰۵) او در سال ۱۱۰۰ به قتل رسید و برادرش جانشین وی شد(۲) ریمان(ابن عیسی، *تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد*، ۱۰/۷۴) ابن بشر، همان، ۱/۴۱۱؛ منقور، *تاریخ*، ۸/۳۶ و سلسله النسبی که در ابن عیسی، *تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد*، ۵/۲۱۵ آمده است) در سال ۱۱۱۶ الناصر او را کشت و به قدرت رسید(ابن عیسی، همان، ۱۵/۸۵) ابن بشر، همان، ۱۱/۴۱۶) با وجود این، حکمران موجود از سال ۱۱۱۹ کاملاً مشخص نیست و احتمالاً(۳) بدعه بن بشر بوده است که از سال ۱۱۱۹ حکمرانی می‌کرده است(ابن بشر، همان، ۱۳/۴۱۷). او در سال ۱۱۳۶ به قتل رسید و جای او را برادر زاده‌اش(۴) ابراهیم بن سلیمان گرفت(ابن عیسی، همان، ۸/۹۶) ابن بشر، همان، ۷/۴۲۲). ابراهیم تا زمان مرگش در سال ۱۱۸۱ در جای خود باقی ماند، در حالی که سه تن از پسرانش پیش از او مرده بودند(نک: پایین، پانویس شماره ۱۴۳) منابع به این حکمرانان که نامشان در فوق آمد، با عناوینی چون شیخ، رئیس و یا صاحب ثرمدها اشاره کرده‌اند. وقایع‌نگاران سعودی از این حکمرانان تحت عنوان مشابه امیر یاد کرده‌اند(برای مثال نک: ابن غنم، *روضه الافکار*، ۲/۱۱-۲۲؛ ابن بشر، *عنوان المجد فی تاریخ النجد*، ۱/۵۲)

۳. جهنی از چهار رخداد مهم سخن می‌گوید: *تاریخ*، ص ۲۷۵؛ بدون ارجاع به هیچ منبعی برای این مطالب. اما به نظر می‌رسد که این اتفاقات، نتایج منازعاتی است که بین ثرمدها و مرآت رخ داده است: (قس، همان، ص ۱۹۸)

۴. نک: بالا، پانویس ۷۰؛ و برای رحلت سه پسر ریمان نک: سلسله النسبی که در ابن عیسی، *تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد*، ج ۱، ص ۲۱۶ ارائه شده است.

۱۱۵۱ شاهد بروز معارضاتی خونین بین دو تیره رقیب قبیله الخنیفر هستیم که طی آن چهارمین حکمران منطقه کشته شده و حکومت به رقیبش انتقال یافته است.^۱ اُشیقر برخلاف دیگران، کمترین میزان وابستگی را به وشم داشت^۲ و این در حالی است که سکنه آن متعلق به وُهبه از بنوتمیم بوده‌اند.^۳ رقرق، نام حاکم اُشیقر است که تا هنگام وفاتش در سال ۱۱۵۵، بر کل منطقه حکومت می‌کرد.^۴ در حالی که از سال ۱۱۳۵ تا ۱۱۴۷، حکمران تنها بخش کوچکی از آن بود.^۵ پس از بررسی محدود و جزئی از تاریخ حکمرانان منطقه، به سراغ منابع گسترده پیرامون سلسله رؤسای منطقه می‌رویم. سلسله حکمرانان، به دو بخش عمده «آل بسام بن مُنیف»^۶ و «آل محمّد»^۷ - که رقرق متعلق به همین نسل بوده- تقسیم می‌شدند و هر دو بر منطقه حکمرانی می‌کرده‌اند.^۸ در زمان‌های مشابه، شواهد کامل و مشخصی درباره منازعات درون شهری وجود دارد که گاه به شورش‌های بزرگی هم تبدیل

۱. حکمران، تمام خانواده عموزاده‌اش و جانشینان وی را از دم تیغ گذرانید: ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ج ۵، ص ۱۰۵.
۲. تعداد زیادی از اسامی افرادی که در منازعات درون شهری اُشیقر به قتل رسیدند، توسط جهنی جمع آوری شده است: تاریخ، ص ۲۰۸ و ۲۷۵.
۳. نک: بالا، پانویس ۱۳.
۴. رقرق در حقیقت نام مستعار محمد بن عبدالله بن شبانه از آل محمد است: ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ج ۵، ص ۹۵ که تا زمان مرگش با عنوان امیر البلد اُشیقر شناخته می‌شد: (ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ج ۹، ص ۱۰۶). (صاحب الأشیقر نامی است که ابن بشر مرگ او را در سال ۱۱۳۹ اعلام کرده است: ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ج ۲۶، ص ۴۳۶.
۵. ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ج ۹، ص ۱۰۳.
۶. ابن عیسی حمله فرع را به مردم اُشیقر در زمانی که رقرق اجازه آن را صادر کرد، شرح می‌دهد. در سوی دیگر، اطلاعات این حمله تحت حکمرانی ابن یوسف و توسط جهنی منتقل شده است. نک: بالا، پانویس ۵۴؛ تاریخ، ص ۳۴ و ۴۲ و ص ۷۱ به بعد...
۷. برای ابن الحسن (نک: ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ج ۴، ص ۶۶، ج ۱، ص ۸۸ و ج ۲، ص ۹۵ و مقایسه کنید با نقش آل بسام بن مُنیف بعنوان امیر ربع جنوبی شهر از سال ۱۱۴۷ (همان، ۱۰۳/۱۳)؛ برای سلسله النسب آل بسام بن منیف نک: همان، ۲۲۰/۳.
۸. نک: ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ج ۹، ص ۷۸ و ج ۵، ص ۹۵. برای سلسله النسب آل محمد نک: همان، ج ۴، ص ۲۲۵.
۹. مقایسه کنید با تواریخ شواهدی که در پانویس ۷۹ به بعد ارائه شده است. به هر حال تمام آنچه درباره آل محمد گفته شده، این است که در سال ۱۱۰۹ اُشیقر را ترک کرد (ابن عیسی، ۷۸/۱۱، ابن بشر، ۴۱۳/۱۱). رقرق به ابن خاندان متعلق بود و ابن عیسی تمام خانواده‌های آل محمد در اُشیقر را ذکر می‌کند (نک: سلسله النسبی که ابن عیسی در تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ص ۲۲۵-۲۲۷ ارائه داده است؛ بازماندگان رقرق بعدها در شقره حضور پیدا کردند. همان، ۲۲۵/۱۲.

شده است؛ مانند آنچه در سال‌های ۱۰۸۹^۲، ۱۰۸۴^۱ و ۱۱۳۵^۳ رخ داده است. این منازعات در بعضی سال‌ها تبدیل به جنگ‌های دامنه دار و طولانی می‌شدند، چنان‌که جنگ‌هایی که در سال‌های ۱۱۱۴-۱۹^۴ و ۱۱۴۴-۴۹^۵ رخ داد، چیزی از یک جنگ داخلی تمام عیار کم نداشته‌اند.^۶

به راستی دلیل این همه جنگ چه بوده است؟ طبق معمول، منابع در این باره هیچ اطلاعاتی ارائه نکرده‌اند.^۷ چنان‌که انتظار می‌رود، طی جنگ‌هایی که بین تیره‌های رقیب در یک طایفه رخ می‌دهد،^۸ غالباً شهرهایی فتح یا باز پس گرفته می‌شدند و در پی آن، بخت و اقبال به گروهی روی می‌آورد و از گروه مقابل روی می‌گرداند.^۹ چنان‌که می‌دانیم، گزارشات حوادث در کوی و برزن و بازارهای محل تردد شکل می‌گرفته

۱. ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ج ۲، ص ۶۶ و ج ۷، ص ۶۵.
۲. همان، ج ۸، ص ۷۸ و ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ج ۱۱، ص ۴۱۳. منقور به جنگی در سال ۱۱۱۲ اشاره می‌کند: تاریخ، ۷۵، ۱۱.
۳. ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۹۵/۱.
۴. در ادامه مطالب فوق باید افزود که صلحی که پایان بخش منازعات داخلی و منطقه‌ای بود، در سال ۱۱۰۴ یا ۱۱۰۵ رخ داده است (منقور، تاریخ، ۶۹، ۹ و پانویس شماره ۹ که ویراشگر بر آن افزوده است) این اتفاق را شاید بتوان پایانی برای یک دوره زمانی دانست. البته هنوز برای من کاملاً واضح و روشن نیست که جنگ رخ داده در سال‌های ۱۱۰۳ یا ۱۱۰۴ که توسط ابن بشر (ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۴۱/۲۱) و منقور (همان، ۶۹/۶) گزارش شده است، واقعاً یک نزاع منطقه‌ای و داخلی بوده باشد.
۵. برای اتفاقات سال ۱۱۱۴ که یک صلح بی ثمر را نیز در پی داشت، نک: ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۸۳/۲؛ منقور، تاریخ، ۷۷، ۲ و ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۴۱۵/۱۱ که بیش از ماجرای به قدرت رسیدن آل بصرام، اطلاعاتی را بیان می‌کند. برای سال ۱۱۱۵ بنگرید به ابن عیسی، همان، ۸۴/۱۱ و ۸۴/۷ ابن بشر، همان، ۴۱۶/۲؛ منقور، ۷۸، ۱. و نیز برای سال ۱۱۱۶ نک: ابن بشر، همان، ۴۱۷/۱۴. هیچ مدخلی برای سال ۱۱۱۷ وجود ندارد، اما برای وقایع سال ۱۱۱۸ نک: ابن عیسی، ۸۶/۵؛ برای صلح سال ۱۱۱۹ نک: ابن عیسی، همان، ۸۷/۳ و برای کشت و کشتاری که در این سال رخ داد نیز بنگرید به ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۸۸/۱.
۶. برای سال ۱۱۴۴ نک: ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۱۰۳/۱، برای ۱۱۴۵ بنگرید به ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۱۰۳/۳، هیچ مدخلی برای سال ۱۱۴۶ وجود ندارد. اما سال ۱۱۴۷ بنگرید به ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۱۰۳/۹؛ و بازم هیچ اطلاعاتی برای ۱۱۴۸ وجود ندارد اما درباره سال ۱۱۴۹ بنگرید به ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۱۰۴/۵.
۷. جهنی مدعی ایست که گاه‌ها درگیری‌ها و منازعات داخلی در اُشیقر بر سر حق استفاده از منابع کشاورزی و دامداری بوده است، ولی در این مورد مرجع و سند مشخصی را ارائه نمی‌کند. تاریخ، ۲۰۸ تا ۲۳۵، و پانویس (۱۴۶).
۸. آنها از آل بسام بن مُنیف بودند (نک: بالا، پانویس ۷۹) که آل ابن حسن و آل القاضی را مشتمل می‌شدند (برای مشاهده تعلقات و وابستگی‌های آل ابن حسن به آل بسام بن منیف نک: ابن عیسی، ۶۶/۴ و ۹۵/۲ و برای آل قاضی که عموزادگان ایشان بودند نک: ابن عیسی، ۹۵/۱) برای آل عساکر نک: نسب‌نامه‌ای که ابن عیسی، ارائه کرده است. برای آل راجح نک: ابن عیسی، ۲۲۲/۳ برای آل محمد نک: بالا پانویس ۸۰؛ برای آل خرفان نک: ابن عیسی، ۲۲۷/۸؛ و همچنین به نسب‌نامه جامعی که تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۲۱۴/۸ و ۲۱۳/۱۱ ارائه شده است.
۹. در سال ۱۱۰۹ آل خرفان، آل راجح و آل محمد شهر را ترک کردند. دوتای اول کمی زودتر از دیگری به این کار مبادرت ورزیدند. (ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۴۱۳/۱۱؛ جهنی، تاریخ، ۲۰۸ و ۲۳۵، پانویس ۱۴۸. با تأکید

و پایه گذاری می شده‌اند. در اینجا سه بازار وجود دارد؛^۱ یک بازار صحنه جنگ و جدال بوده است و احتمالاً در جنگ‌های متعددی چندین بار تخریب و نوسازی شده است،^۲ اما در منابع هیچ اشاره‌ای به انگیزه‌های احتمالی برپاکنندگان این منازعات، نشده است.

استیلا و غلبه وهابیون بر وشم

حاکم درعیه در سال ۱۱۵۷ در عارض حمایت خود را از محمد بن عبدالوهاب و عقاید جدلی و بحث برانگیزش اعلام کرد. کمی پس از آن، بسط و گسترش دولت اول سعودی، تحت تأثیر عقاید وهابیت شکل گرفت و هم زمان با قدرت‌گیری و گسترش این فعالیت‌ها، پیوندی مستحکم با مردم وشم برقرار کرد.^۳ بهتر است که در آغاز، نوع و روند شکل‌گیری استیلائی نیروهای سعودی را بر وشم بررسی کنیم. در این مورد باید گفت که این استیلا به مرور زمان و با غلبه یک به یک بر قریا و قبایل وشم و تبعید آنها به مناطق دورتر، شکل گرفته است. در اینجا باید خاطر نشان کرد که وشم در برابر موج درهم شکننده و مهاجم سعودی، از هیچ نوع مصونیتی برخوردار نبود. این مسئله چند دهه بعد در مقابل مصریان به خوبی نشان داده شد.^۴ درک دلیل این اتفاق هرگز پیچیده نیست.^۵ منابع قدیمی دولت وهابی نیز مانند دشمنانشان در وشم، ضعیف عمل کرده‌اند و بیش از آنکه به تحولات درونی دولت پردازند، کوشیده‌اند شرح کاملی از

مخصوص بر ابن یوسف و فاخری نک: الاخبار، ۷، ۸۸، و بالا، پانویس (۸۱) در سال ۱۱۱۵ آل خرفان و آل راجح مجدداً رخت سفر بربستند (ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۹/۸۴) اما آل خرفان در طول یک سال محدود خویشتن را پوشش می داد. (نک: ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۱۱/۸۴؛ ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۲/۱۶۷؛ منقور، تاریخ، ۱، ۷۸، جهنی، تاریخ، ۲۰۹ و ۲۳۵؛ پانویس ۱۴۹؛ باتاکید بر اخبار، ۵، ۹۱) و آل راجح در سال ۱۱۱۹ در پی آنها حرکت کرد (ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۴/۸۷)

۱. مختصر. سوق الشمال (که در سال‌های ۱۱۱۵ و ۱۱۴۷ مورد توجه قرار گرفته است)؛ و سوق المدینه (سال‌های ۱۱۱۹، ۱۱۱۵، ۱۱۱۴ و ۱۱۴۹ را مورد توجه قرار داده است) و السوق الجنوب (سال ۱۱۴۷ را مورد توجه قرار داده است)

۲. سوق المدینه در سال ۱۱۱۵ او در زمانی که الراجح شهر را ترک کرد، تخریب شد. (ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد، ۸/۸۴) و در سال ۱۱۱۹ بازسازی شد (همان، ص ۸۷) در پی تخریب «عقده المُنْبِخ و قضیه» در سال ۱۱۰۹ (همان، ۱۰/۷۸) و عقده المسجد در سال ۱۱۱۹ بازسازی شد. (همان، ۵/۸۷) شایان ذکر است که عبارت «عقده» عموماً بر شهرهای محصور و یا صرف دیوار و حصار دور شهر اطلاق می گردد (نک: واژه نامه ای که جاسر در توضیحاتش بر کتاب ابن عیسی نگاشته است: همان، ص ۲۵۰)

C.M.Doughty, Travels in Arabia Deserta [London, 1936], 2:582

۳. ابن غنام، روضه الافکار ۱۱/۲-۱۴؛ ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۱/۲۱؛ این اتفاقات عموماً در محدوده سال ۱۱۶۰ محسوب می شوند. در این برهه سعودیان به ریاض حمله کرده بودند (۱۱۵۹)، اما هنوز نتوانسته بودند بر سدیر (۱۱۶۴) یا خرج (۱۱۶۵) غلبه پیدا کنند

۴. نک: فیلبی، عربستان سعودی، ص ۱۳۵ به بعد.

۵. برای بررسی و آگاهی دقیق از قدرت نظامیان وهابی نک: الشافی، ساختار نظامی دولت اول سعودی؛ سالنامه مطالعات شرقی دانشگاه لیدز، ص (۷۳-۱۹۶۹)

فتوحات نظامی و جنگ‌ها ارائه کنند. نیروی نظامی سعودی، ارتش منظم و منسجمی نبود و از کمبود سلاح و ابزار و ادوات جنگی رنج می‌برد. شیوه جنگی رایج سپاه، پاکسازی کامل بود، اما گاه از حملات ناگهانی و شبیخون‌های سریع ضد ارتش موقت مردمی مناطق شهرنشین، بهره می‌بردند.

جنگ سعودی با اهالی وشم در مقام قیاس با دیگران کاملاً مختصر و ساده انجام شد.^۱ مهاجمین سعودی چندین بار در وشم ظاهر شده، اموال مردم را به یغما بردند.^۲ البته لازم به ذکر است که این برداشتها و تعلیلات، کاملاً از نوشته‌های وقایع نگاران سعودی استخراج شده است. طبق این گزارشات، حمله‌های سعودیان برای اهالی وشم، حدود ۳۵۰ کشته به همراه داشت و بیش از نیمی از تهاجم‌هایی که در طول دو دهه، ضد مردم وشم شکل گرفت، از سوی اهالی ثرمداء بوده است.^۳ به دیگر سخن، نیروهای سعودی در

۱. اتفاقی که در وشم رخ داده است، توسط ابن غنم (ابن غنم، روضه الافکار، ۱۴/۲-۸۸)، ابن بشر (ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ نجد، ۲۱/۱-۵۱) و مگنن (تاریخ، ۴۵۵-۶۸) ضبط شده است. اما برای مطالعه پژوهش‌های نوین در این باره نک: فیلی، عربستان، ۴۴-۶۳ و رنتز، محمد بن عبدالوهاب، ۶۳-۱۴۹.

۲. برای دستیابی به اطلاعات جزئی‌تری درباره سکنه نک: پانویس مربوط به حمله بی ثمر امیر دورمه در سال ۱۱۷۰ به وشم (ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ نجد ۳۴/۱، ابن غنم، روضه الافکار، ۵۸/۲) و درباره حمله سال ۱۱۷۳- که حتی به نظر نمی‌رسد که دسترسی به نجد را نیز در پی داشت، نک: ابن غنم، روضه الافکار، ۶۷/۲؛ ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ نجد ۴۳/۱ و نیز مگنن، تاریخ، ۴۵۷/۲ به بعد.

۳. در سال ۱۱۶۱ ثرمداء در حدود هفتاد مرد جنگی خویش را از دست داد (ابن غنم، روضه الافکار ۱۴/۲؛ ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ نجد ۲۲/۱؛ ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقعه فی النجد، ۱۰۸/۱۲) در سال ۱۱۶۳ ثرمداء، مرآت و اثیثیه روی هم رفته در حدود ۲۵۵ جنگجوی خویش را از دست دادند. در سال ۱۱۶۵ سی نفر از اهالی سدیر و وشم در جنگی که ضد دورمه به راه انداختند، به قتل رسیدند. و در سال ۱۱۶۷ یا ۱۱۶۸، شصت یا هفتاد مرد در دخالت و نزاعی که امیر ثرمداء بر علیه دورمه به راه انداخت کشته شدند. در سال ۱۱۶۸ ائتلافی که وشم را نیز شامل می‌شد، در جنگی که ضد حَریملاء به راه انداختند شصت مرد جنگجوی خویش را از دست دادند. (ابن غنم، روضه الافکار ۵۵/۲؛ ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ نجد ۳۰/۱) آنها در سال ۱۱۷۰ و در جریان یک ائتلاف دیگر نیز پنجاه یا هفتاد تن را در حمله‌ای ضد اُشیقر از دست دادند که توسط نیروهای سعودی کشته شدند. در سال ۱۱۷۱ ثرمداء دوازده تن را در حمله سعودیان و در سال ۱۱۷۳، چهار تن دیگر را از دست داد. در همین سال‌ها اُشیقر بیست و سی تن دیگر را در نزاع با سعودیان از دست داد (مگنن، تاریخ، ۴۵۷: ۲) و نیز ابن بشر چنین نظری دارد، اما با توجه نگاه انتقادی رنتز، به نظر می‌رسد مگنن از اطلاعات ابن غنم استفاده کرده است، نک: محمد بن عبدالوهاب، ۳۱۰) در سال ۱۱۷۵ مرآت، قریب به بیست نفر را در حمله سعودیان از دست داد. با این حال در حمله سعودیان به نقطه‌ای که ابن بشر آن را اُشیقر میدانند، ۲۵ نفر از جناح ضد سعودی کشته شدند (ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ نجد ۴۵/۱) در سال ۱۱۸۰ ثرمداء حدود بیست نفر از جنگجویان خویش را در نزاعی که به نظر آخرین حمله سعودیان به این شهر می‌رسید، از دست داد. (ابن غنم، روضه الافکار ۸۷/۲؛ ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ نجد ۵۰/۱، مگنن، تاریخ، ۴۶۷: ۲) لازم به ذکر است که تمام اطلاعات فوق، بیانگر خساراتی است که به جناح ضد سعودی وارد آمده است و دستیابی به میزان خسارات طرف سعودی غیرممکن می‌نماید. با این حال، طبق اطلاعات محدود در دست ما، ابن غنم می‌گوید که سعودیان در حدود بیست مرد را در جنگ ضد ثرمداء از دست داده‌اند. اعتبار و صحت این اطلاعات مورد تشکیک است. اما در نهایت باید اذعان داشت که هیچ دلیلی برای دروغ‌گویی عمدی منابع وقایع نگار سعودی درباره شکست‌هایشان وجود ندارد.

طول جنگ‌ها، تنها یک‌بار توانستند تمام اهالی وشم^۱ را قتل و غارت کنند.^۲ شاید بتوان اصلی‌ترین عامل اعمال فشار آنها را برای به دست آوردن وشم، عامل اقتصادی دانست.^۳ اما یکی از اصلی‌ترین مشخصات این جنگ‌ها که پیش از دولت سعودی در تاریخ نجد رخ نداده بود، پایداری مطلق و مستحکم آنها در برابر دشمنان است. وشم هیچ‌گاه کاملاً تسلیم نشد، اما وفاق و اجماع آراء اهالی آن پس از حدود دو دهه جنگ و دشمنی، با ادامه پایداری و مقاومت همراه نبود. این در حالی است که هیچ نشانه‌ای از فعالیت و اعمال فشار نظامیان سعودی به هنگام اتخاذ این تصمیم وجود ندارد.^۴

در طول دوره بیست ساله جنگ از سال ۱۱۶۱ تا ۱۱۸۱، اهالی وشم عکس‌العمل‌های متفاوتی در قبال حملات سعودیان از خود نشان دادند؛ سکنه عمده آن که شامل اشیقر و ثرماء می‌شدند، مقاومت و پایداری خویش را تا پایان ادامه دادند و طبق شواهد و مدارک موجود، این دو طایفه، اصلی‌ترین مرکز مخالفت و مقاومت در مقابل توسعه دولت سعودی محسوب می‌شدند^۵ و شهرهایشان هفت بار توسط نیروهای سعودی به تصرف درآمد.^۶

با وجود اینکه منطقه وشم، محوریت خط دفاعی جنوبی را در مقابل سعودی‌ها برعهده داشت،^۷ می‌کوشید

۱. برای بیست روز محاصره قرائن در سال ۱۱۷۰ نک: ابن غنم، روضه الافکار، ۵۸/۲ و مگنین، تاریخ، ۴۵۵:۲.
۲. آنها هنگامی که مدافعان حمله ناموفقی داشتند و به قصر عقب نشینی کردند، یک شانس مسلم را برای تسلط بر ثرماء در سال ۱۱۶۱ از دست دادند نک: ابن غنم، روضه الافکار ۴/۲ و ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۲۲/۱.
۳. با وجود این، شواهد مختصری در منابع پیرامون وشم وجود دارد. نیروهای سعودی گزارش می‌دهند که در حمله ای که در سال ۱۱۶۱ به ثرماء داشته‌اند، سپاه مردمی آنجا را درهم شکسته‌اند (ابن غنم، روضه الافکار ۲/۱۵؛ ابن بشر، همان، ۲۲/۱) و سنگربندی‌های آنها را نیز در سال ۱۱۸۰ فتح کرده‌اند. هیچ نشانه‌ای مبنی بر قطع کردن درختان میوه و نخیلات در وشم وجود ندارد و این در حالی است که اینگونه اقدامات در سراسر روند بسط و توسعه دولت سعودی پیش‌م می‌خورد. (برای مثال بنگرید به طادق، ۱۷۹؛ ابن غنم، روضه الافکار ۲/۹۱؛ حائر ۱۱۸۴؛ ابن غنم، روضه الافکار ۲/۸۸ و خرج در سال ۱۱۸۹).
۴. برای تعلقات وشم در سال ۱۱۸۱ نک: ابن غنم، روضه الافکار، ۵۸/۲؛ ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۵۱/۱ مگنین، ۴۶۸:۲. مگنین از یکی از تابعین وشم که به همراه محمل جزء متقدمین محسوب می‌شدند، یاد می‌کند، اما در منابع موازی وقایع نگاران سعودی در سال ۱۱۷۲، تنها از محمل سخن گفته شده است. (ابن غنم، روضه الافکار ۲/۶۵ و ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۴۲/۱)
۵. برجستگی و وجه تمایز حکمران ثرماء در مقایسه با دیگران، در قبال مقاومت و ایستادگی مقابل سعودیان توسط جهانی مورد توجه قرار گرفته است (تاریخ، ۱۹۹ و ۲۷۷).
۶. سعودیان در سال ۱۱۶۱ به ثرماء تاختند (۱) ابن غنم، روضه الافکار ۲/۱۴؛ ابن بشر، همان، ۲۱/۱؛ ابن عیسی، همان، الواقفه فی النجد ۹/۱۰۸؛ مجدداً در سال ۱۱۶۱ (۲) و ۱۱۶۳ (۳) و ۱۱۷۱ (۴) و ۱۱۷۳ (۵) و ۱۱۷۵ (۶) و ۱۱۸۰ (۷). وقایع نگاری‌های فاخری تا حدی متفاوت است و حمله سال ۱۱۷۱ را جایگزین ۱۱۷۰ کرده است (اخبار، ۱۱۰۸) و نیز حمله ۱۱۸۰ را به جای ۱۱۷۹ جایگزین کرده است (همان ۶/۱۱۴).
۷. در سال ۱۱۶۳ نیروهای مرآت، اثیثیه و ثرماء ضد شورش سعودیان با هم متحد شدند (ابن غنم، روضه الافکار ۲/۱۸؛ ابن بشر، همان، ۲۴/۱) در سال ۱۱۶۷ یا ۱۱۶۸ امیر ثرماء با شرط وفاداری مرآت و احتمالاً اثیثیه به دورمه لشگری فرستاد، اما در این میان به نظر می‌رسد که حاکم اثیثیه توسط نیروهای سعودی زندانی شد (نک:

با ایجاد ارتباطات گسترده ای با مناطق دیگر نجد^۱ مثل بادیه نشینان ظفیر، موقعیت خود را تقویت کند.^۲ نقش و جایگاه این منطقه با وسعت و همبستگی داخلی آن ارتباط مستقیم داشت. چنان که انتظار می‌رفت، اُشیقر در جریان جنگ، چندان دخالتی نمی‌کرد، این منطقه در سال‌های ۱۱۷۳، ۱۱۷۰ و شاید ۱۱۷۵^۳، مورد تاخت و تاز سعودیان قرار گرفت و همچنین از سال ۱۱۷۵ توسط یکی از قدرت‌های پیش سعودی منطقه به ستوه آمده^۴ و احتمالاً در سال ۱۱۸۱ به تابعیت قطعی سعودیان درآمد.^۵ موضوع جالب در اینجا عدم وجود ازدواج‌های سیاسی و انسجام بخش، بین تیره‌های ساکن در اُشیقر و خانواده‌های دشمنان آنهاست که به عنوان سنتی اتحادبخش بین مردم عرب مرسوم بوده است، اما هیچ گونه اطلاعاتی از موضوعات سیاسی

پایین، پانویس ۱۳۹). در سال ۱۱۷۶ هنگامی که مردم اثیبه به سوی اشراف سعودی بازگشتند، آنها درباره کمک و یاری حاکم اثیبه همان کار را کردند. (نک: پایین، پانویس ۱۱۷)

۱. در سال ۱۱۶۰ عثمان بن مُعمر -حاکم پیش سعودی عُیینه- کوشید تا برای حاکمان ریاض و ثرمدها دسیسه چینی نماید. (ابن غنم، روضه الافکار ۱۱/۲ و ۱۲/۱) چنانکه ابن غنم می‌گوید این مسئله بعد از تلاش حاکم ثرمدها برای جنگ بوده است. (ابن غنم، روضه الافکار ۱۳/۲) در سال ۱۱۶۳ معمر مجدداً برای حاکم ثرمدها توطئه ای را طرح ریزی کرد. حاکم مسبوق الذکر در سال ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ ضد سعودیان در دوره اقداماتی کرده بود. او در سال ۱۱۶۸ کوشید که با تکیه بر حمایت‌های مردم و ششم ضد اشراف حریملاء که بر آنان تاخته بود، سپاهی گرد آورد. در سال ۱۱۷۱ باز هم او و مردم و ششم طی ائتلافی کوشیدند ضد حکمران حریملاء اقداماتی انجام دهند. پس از این هرچا در منابع اشاره ای به اتحاد و ائتلاف مردم و ششم شده است، تحت رهبری حکمران ثرمدها بوده است. (برای مثال نک: ابن غنم، روضه الافکار ۵۶/۲؛ ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۳۴/۱ و منگین، تاریخ، ۴۵۵:۲ (۱۱۷۰) و به پایین، پانویس ۱۰۷)

۲. برای شواهد سال ۱۱۱۹ نک: بالا، پانویس ۴۰. این ارتباط در سال ۱۱۶۳ نیز به چشم می‌خورد. (ابن غنم، روضه الافکار ۱۶/۲، با ارجاع به ابن صَویت، فیصل الصویت حکمران ظفیر، ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۲۵/۱ و بالا پانویس ۴۱). در گزارشات دیگری می‌خوانیم که ظفیر دوبار توسط مردم و ششم ضد نیروهای سعودی تحریک و پشتیبانی شده، اما در میان هیچ نامی از ثرمدها برده نشده است. (ابن غنم، روضه الافکار ۱۹/۲ ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد ۲۵/۱) ابن عبدالوهاب نامه ای که بالحنی خشونت آمیز نگاشته شده را به مقصد «الظفیر» در جایی در ثرمدها فرستاده است. (ابن غنم، روضه الافکار ۱۳۷/۱) در زمینه سیاست های نجدیان، ظفیر یکی از اصلی ترین دشمنان سعودیان محسوب می‌شد. (نک: ابن هایم، ۳:۵۴ به بعد) آنها حضور و ایفای نقش را در این زمینه از سال ۱۱۵۹ آغاز کردند و تنها از سال ۱۲۰۰ به بعد بود که جزء جناح مدافعان دولت سعودی محسوب می‌شدند. (ابن غنم، روضه الافکار ۱۴۰/۲)

۳. نک: ابن غنم، روضه الافکار ۵۹/۲ و ۳۴/۱؛ ۶۶/۲؛ ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد ۴۳/۱ و ۴۵/۱

۴. ابن بشر مدعی است مردم فرع جنگی را به مدت هفت سال ضد اُشیقر به راه انداختند که تا تسلیم و انقیاد کامل آنها ادامه داشت؛ یعنی تا زمانی که آنها برج‌های جنوبی اُشیقر را فتح کردند. (ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۴۵/۱. برای برج‌های اُشیقر نک: ابن عیسی، همان، ۲۹/۷) او در جایی دیگر و به صورت واضح‌تر نیز می‌گوید که سلسله پادشاهی فرع و مردم شقره ضد اُشیقر سنگربندی هم کرده بودند. (ابن بشر، همان، ۴۵/۱) البته ابن غنم مدعی است که این قلاع توسط سعودیان ساخته شده است. (ابن غنم، روضه الافکار ۷۰/۲ و منگین، تاریخ، ۴۵۹:۲)

۵. بنگرید به بالا، پانویس ۱۰۲. ابن بشر از عهد خویش برای بازگشت به اُشیقر شانه خالی نمی‌کند. (ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۴۵/۱)

داخل اُشیقر در این محدوده زمانی در دست نداریم.^۱

اکنون باید به مقاومت سرسختانه و منسجم طایفه کوچک مرآت، در مقابل حملات سعودیان که از سال ۱۱۶۳ تا ۱۱۷۵ ادامه داشت،^۲ پرداخت که از لحاظ مقاومت و ایستادگی می‌توان آنها را با اهالی ثرماء مقایسه کرد. یکی از وقایع نگاران سعودی در سال ۱۱۸۱ هنگامی که به اصلی‌ترین تیره‌های مقاوم و تسلیم شده وشم در مقابل نیروهای سعودی اشاره می‌کند، از مرآت نیز نام می‌برد.^۳ از سوی دیگر با توجه به مقایسه مرآت که قبیله‌ای کوچک محسوب می‌شد با ثرماء که جزء قبایل کلان وشم به شمار می‌آمد و نیز تمیمی بودن هر دو این قبایل، می‌توان به دریافت‌های جدیدی رسید.^۴ اثبیه -همسایه شمالی ثرماء- تاریخ عجیبی دارد. این طایفه دست کم تا سال ۱۱۶۷ در جبهه ضدسعودی حضور داشته،^۵ اما در سال ۱۱۷۵ احتمالاً برای رقابت با ثرماء، به جبهه سعودیان ملحق پیوست.^۶ در سال ۱۱۷۶ مردم اثبیه با کمک اعمال نفوذ ثرماء توانستند بر اشراف و بزرگان سعودی خود بشورند و قدرت را در دست بگیرند.^۷ به نظر می‌رسد که در سنوات میانی جنگ و در مناطق مرکزی وشم، قرائن ناگهان جناح خود را در جنگ تغییر داده است؛ قرائن که از سال ۱۱۷۰ به عنوان پایگاه و مرکزی برای اقدامات ضدسعودی علیه شقره

۱. من دو مدرک مهم اما مشکوک در دست دارم. اولی فیبلی است که در ضمن بیان شجره نامه اش مدعی است بنیانگذار آل بسام در عُنیزه در سال ۱۱۷۴ یا ۱۱۷۵ از اُشیقر بدانجا رسیده است و دلیل این مهاجرت نیز مسایل و مشکلات درون منطقه‌ای در اُشیقر بوده است (عربستان، ص ۲۸۱ به بعد) اما ابن عیسی که زمان این مهاجرت را در سال ۱۱۷۹ می‌داند، مبدا این قوم را خرّمه می‌داند و نه اُشیقر (ابن عیسی، همان، ۱۱۲/۴) از سوی دیگر محمد بن عبدالوهاب در نامه‌هایی که به ثرماء و مرآت نوشته است، پسر محمد بن سلیمان را مورد خطاب و توجه قرار داده است و در جایی به او گفته است که باید هم اکنون در اثبیه می‌بود (ابن غنم، روضه الافکار ۱/۱۳۵؛ چنان‌که در اینجا و برخی نقاط دیگر منابع دیده می‌شود گاهی نام این منطقه «وُتّیّیه» هم آورده شده، اما من با استناد به نسخه خطی موجود در کتابخانه بریتانیا، این قرائت را برگزیده‌ام نسخه ۲۳۳۴، ص ۶۴ الف) و در نامه‌ای دیگر نیز از او خواسته در اُشیقر باشد (در باب این اس‌م نیز گاهی وشیقر آمده که من با استناد به همان نسخه اُشیقر را برگزیده‌ام، ص ۹۵ الف) در منبع اول، او را به عنوان رئیس شهر مورد خطاب قرار داده است و اگر من اشتباه نکنم، منابع دیگری در دست داریم که نام حاکمان اُشیقر را در زمان بسط دولت سعودی درج کرده‌اند.

۲. نک: ابن غنم، روضه الافکار ۱۸/۲ و ۶۹/۲؛ ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد ۱/۲۴ و ۴۵/۱؛ مگنن، تاریخ، ۲:۴۵۹ (۱۱۷۵)

۳. ابن غنم، روضه الافکار ۸۸/۲؛ مگنن مدعی است که مرآت در جریان حمله سال ۱۱۷۵ تسلیم شده و تحت تصرف قرار گرفته است. (تاریخ، ۲:۴۵۹)

۴. بنگرید به بالا: پانویس ۱۰ به بعد

۵. به نظر می‌رسد که اثبیه در [ماجرای] سال ۱۱۶۳ جزء طرفداران سعودیان بوده است (ابن غنم، روضه الافکار ۱۸/۲؛ ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد ۱/۲۴) و نیز در سال ۱۱۶۷ یا ۱۱۶۸ هم همین وضع برقرار بوده است (نک: پایین، پانویس ۱۱۹)

۶. برای مشاهده این شرایط نک: پایین، پانویس ۱۱۹

۷. ابن غنم، روضه الافکار ۲/۷۳.

محسوب می‌شد^۱، ناگهان در سال ۱۱۷۵ در حمله به یک کاروان و در راستای اهداف نیروهای سعودی شرکت کرد.^۲ فرع همسایه شمالی بود که می‌کوشید با اتخاذ گرایش‌های هم‌سو با ائیشیه در پیشرفت و گسترش دولت سعودی نقش ایفا کند. فرع در سال ۱۱۷۵ و به هنگام حمله گسترده سعودیان، به جبهه متحدین ایشان پیوست^۳ و تا پایان جنگ که به فتح قلاع جنوبی اُشیقر انجامید، به سعودیان کمک رساند.^۴ در این مطلب، دو نکته بسیار مهم درباره شقره وجود دارد. اهالی شقره از ساکنان قدیمی وشم بوده‌اند؛ این مطلب که توسط حمدانی هم نقل شده است،^۵ در اسنادی که در سال ۷۴۷ به رشته تحریر درآمده‌اند و برای ما باقی مانده، دیده می‌شود^۶، ولی چنان‌که پیش از این نیز آمد، سنت تاریخ نگاری نجد، علاقه‌ای به بیان نقش شقره در معادلات قدرت، در عرصه سیاست پیش-سعودی وشم ندارند، و ما نیز ناگزیریم از پرداختن به جایگاه سیاسی شقره در وشم، صرف‌نظر کنیم.

با وجود این، شقره هنگامی که در سال ۱۱۶۸ تحت انقیاد نیروهای سعودی درآمد،^۷ اولین قبیله در وشم بود که به سعودیان پیوست^۸ و پس از این اتفاق، به یکی از طرفداران پایدار داعیان سعودی تبدیل شد.^۹ شقره در سال ۱۱۷۰، متحمل حملات گسترده‌ای از سوی یک ائتلاف ضدسعودی از قبایل وشم شده،^{۱۰} از سال ۱۱۷۱ به صورت یک پایگاه خارجی و مرزی نیروهای سعودی، ایفای نقش می‌کرد.^{۱۱} چنین بود که

۱. همان، ۲/ ۵۷، ۱۵، ۲۴، ابن بشر، *عنوان المجد فی تاریخ النجد* ۳۴/۱ و مگنن، تاریخ، ۴۵۵: ۲.

۲. ابن بشر، همان، ۱/ ۴۵. ابن کاروان مورد تهاجم مردم شقره، ائیشیه و قرائن قرار گرفته بود.

۳. برای این تهاجم نک: ابن غنام، *روضه الافکار* ۲/ ۶۹؛ ابن بشر، همان، ۱/ ۴۵؛ و نیز برای تسلیم و انقیاد بنگرید به ابن غنام، همان، ۲/ ۷۰؛ ابن بشر، همان، ۱/ ۴۵. چنان‌که توسط رنتز نیز مورد توجه قرار گرفته است (محمد بن عبدالوهاب، ۱۱۵، پانویس ۱)؛ دو منبع درباره محلی که فرع توسط شقره به تصرف درآمده است (چنان‌که ابن غنام آورده است) یا درعیه (چنان‌که ابن بشر آورده است) با یکدیگر اختلاف دارند (ذیل حوادث سال ۱۱۷۹، ابن بشر ارجاع نامشخص و مبهمی را درباره کشته شدن سه تن از نواصر فرع توسط مردم شقره بیان می‌کند) [ابن بشر، *عنوان المجد فی تاریخ النجد* ۱/ ۴۹].

۴. بنگرید به بالا، پانویس ۱۰۹

۵. حمدانی، صفة، ۱/ ۱۶۴.

۶. ع. ف. المبارک، وثایق الاحوال الشخصیه من النواحی التاريخیه، العرب، ۲(۱۹۶۷)، ۵۸، ۲.

۷. ذیل حوادث سال ۱۱۶۸ ابن غنام از تعاملات بخش کثیری از مردم شقره گزارشاتی ارائه می‌کند که طبق آنها بر سر موارد مختلف، منازعات و مجادلات متعددی شکل می‌گرفته است (ابن غنام، *روضه الافکار* ۲/ ۵۳) مگنن البته تسلیم شدن شقره را در سال ۱۱۷۵ میدانند، نک: تاریخ، ۴۵۹: ۲.

۸. ابن بشر مردم شقره را اولین گروهی می‌داند که به نیروهای سعودی پیوسته‌اند (ابن بشر، همان، ۱/ ۳۳) که احتمالاً منظورش این بوده که ایشان اولین گروه در وشم بوده‌اند که چنین اقدامی کرده‌اند.

۹. تحلیل و انرژی و انگیزه دلیل مشابهی بود که محمد بن عبدالوهاب طی نامه‌ای به مردم شقره، آنها را مورد سرزنش و نکوهش قرار دهد (نک: بالا، پانویس ۵۹).

۱۰. ابن غنام، همان، ۲/ ۵۷؛ ابن بشر، همان، ۱/ ۳۴؛ مگنن، تاریخ، ۴۵۵/۲. این ائتلاف پاسخی بوده است به اقداماتی که شقره در حمایت سعودیان انجام می‌داد (ابن بشر، همان، ۱/ ۳۳).

۱۱. ذیل حوادث این سال ابن بشر از شکل‌گیری نیروهای ضد سعودی از مردم وشم بغیر از شقره سخنی به میان

در سال ۱۱۷۵، با طوایف قرائن و اثیشیه در جنوب ائتلافی تشکیل داد و به آن کاروان حمله کرد.^۱ در همین سال بود که در شمال، فرع شاید به دست مردم شقره مغلوب شد؛^۲ با این حال، شقره پایگاه سعودیان در وشم باقی ماند و تا زمان حمله همه جانبه دومی که در سال ۱۱۷۸ توسط بنو خالد از احساء متوجه نجد شد، در حمایت و تابعیت سعودیان باقی بود.^۳ در پایان دولت اول سعودی نیز شقره تنها طایفه ای بود که در مقابل حمله مصریان در سال ۱۲۳۳ ایستادگی کرد.^۴ با این همه، دلیل پیوستن اهالی شقره به نیروهای سعودی و پایداری ایشان در راه اهداف سعودی بر ما پوشیده مانده است. احتمال می‌رود که آنها به دلیل تعلق به قبیله بنو زید، می‌کوشیدند به قبایل تمیمی وشم بپیوندند.^۵

از تمامی این مطالب و موضوعاتی که مطرح شد، چنین بر می‌آید که پیوستن وشم به دولت سعودی را نباید مانند استیلا یک قدرت قاهر بر مغلوبی ضعیف دانست که اگر این‌گونه بود، روند این استیلا نباید نزدیک بیست سال به طول می‌انجامید؛ به دیگر سخن، این استیلا را نمی‌توان به عنوان پاسخ مثبت و اقبال فراینده مردم وشم به اندیشه‌های وهابیت یا جذابیت‌های سیاسی سعودی تعبیر کرد.

همان‌طور که پیش از این دیدیم، تنها شقره از حضور دولت سعودی در منطقه حمایت کرد که این همراهی هم با بازگشتی هفت ساله به گرایش‌های پیش سعودی خویش همراه بود. به طور کلی، سکنه وشم، پاسخ مثبتی به اندیشه‌ها و ذائقه‌های ساختار حکومتی جدید سعودی ندادند، زیرا نه به آن علاقه مند بودند و نه بدان نیاز داشتند.^۶ اما اگر بخواهیم منصفانه به ارتباط میان اهالی وشم و سعودیان بنگریم، باید آن را نوعی خودمختاری از سوی اهالی وشم نسبت به فشارهای سعودیان دانست. دو نکته در بررسی این ارتباط قابل ذکر است.

اولین محدودیتی که نظام حکومتگر سعودی در تعارض با منویات بومیان منطقه وشم ایجاد کرده، حضور نظامیان سعودی در منطقه بود. شدت عمل ارتش سعودی چنان که پیش از این نیز دیدیم، همچون غارتگران و مهاجمین، بسیار زیاد بود، ولی به سختی می‌توان قدرت عمل آنها را با یک ارتش منسجم مقایسه کرد. شقره در سال ۱۱۶۸ به نیروهای سعودی پیوست، اما طولی نکشید که آنها در سال ۱۱۷۵ شقره را به نفع خویش مصادره کردند^۷ و کار به جایی رسید که برخی نیروهای بومی شقره و فرع، اصلی‌ترین

آورده است (ابن بشر، همان، ۴۱/۱)

۱. بنگرید به بالا، پانویس ۱۱۹

۲. بنگرید به بالا، پانویس ۱۲۰

۳. ابن بشر، همان، ۴۸/۱؛ ابن غنام، همان، ۸۱/۲ و مگنین، ۴:۶۴

۴. فیلبی، عربستان سعودی، ۱۳۵؛ ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ نجد، ۸۹/۱

۵. بنگرید به بالا، پانویس ۱۴

۶. اگر تنگناها و مضایق سیاسی در منطقه یکی از دلایل اصلی پیوستن شهرها به سعودیان محسوب شود، قطعاً اُشیقر اولین شهری خواهد بود که از این موقعیت به نفع خویش استفاده می‌کرد.

۷. ابن غنام، روضه الافکار، ۷۰/۲

نقش را در دشمنی با اُشیقر ایفا کردند.^۱

مسئله دیگری که شایسته بررسی بیشتر است، میزان قدرت و توانایی حکام پیش- سعودی منطقه در مقابل هجمه گسترده دولت سعودی اول است. منابع در این باره هم بسیار معشوش هستند؛ تا حدی که نتوانستیم محدوده قدرت امرای بومی شقره را با نظارت حکام سعودی، مشخص کنیم،^۲ اما بر اساس شواهد موجود، می توان گفت که در همه نقاط محدوده وشم، هیچ امیری وجود نداشت که توسط حاکم سعودی، شم ابقا شده باشد.^۳ در یک زمان، سه مورد که می توان شواهد آنها را بررسی کرد، وجود دارد. اولین آنها درباره حاکم اثیثیه است که در سال های ۱۱۶۷ یا ۱۱۶۸ توسط نیروهای سعودی دستگیر شد؛^۴ او به احتمال زیاد اسیر شده و پس از تصرف کامل اثیثیه توسط نیروهای سعودی، در حکومت آن دیار در نظارت دولت سعودی ابقاء شده تا زمان شورش مردم اثیثیه بر اشراف سعودی در سال ۱۱۷۶ که منجر به قتل او شد، در این پست باقی مانده است.^۵

مورد دوم درباره امیر فرع است که در پی اعلان جنگ با اُشیقر در سال ۱۱۷۵، توسط مردم فرع زندانی شد، اما پس از بازگشت اوضاع به شرایط قبل، تا سال ۱۱۹۱ به حکومت خویش بر فرع ادامه داد.^۶ در باب

۱. بنگرید به بالا پانویس ۱۰۹

۲. اسامی امرایی که در سی سال اولیه حکومت سعودیان حکمران منطقه بوده اند: (۱) محمد بن جمّاز که به عنوان امیر بزرگ شقره و وشم در سال ۱۱۸۸ شناخته می شد (ابن بشر، همان، ۶۲/۱؛ ابن غنم، همان، ۱۰۷/۲). (۲) عبدالله بن سدهان، که در جنگی در سال ۱۱۹۴ به قتل رسید و در این زمان امیر لشکریان وشم محسوب می شد (امیر غزو اهل النجد، ابن بشر، همان، ۷۲/۱؛ در ابن غنم، همان، ۱۲۰/۲) او از کبار اهل الشقره سخن هایی به میان آورده است. (۳) محمد بن معیقل که به نظر می رسد، از سال ۱۲۰۵ یک فرمانده سعودی بوده (ابن غنم، همان، ۱۷۰/۲؛ که با نیروهای وشم همراه شده است) در سال ۱۲۰۸ ابن بشر اطلاعاتی را در اختیار ما می گذارد مبنی بر اینکه او صاحب البلد الشقره بوده است (ابن بشر، همان، ۱۰۱/۱) نامگذاری او به عبدالله بن محمد بن معیقل احتمالاً اشتباه است و نیز آخرین مدخل اطلاعات این سال، مبین حکومت او بر مردم وشم است (ابن بشر، همان، ۱۰۱/۱ و منگین، ۲:۵۰۸)

۳. منبع ناشناس دیگری را در اختیار دارم که برخلاف رویه عموم مورخین، درباره سیاست سعودی سخن گفته است: *لمع الشهاب فی سیره محمد بن عبدالوهاب* (ویرایش م، ابو حاکمه [بیروت، ۱۹۶۷]، ۱۰۶). من این کتاب را در عکسی که از نسخه خطی آن تهیه شده بود، یافتم.

۴. ذیل حوادث سال ۱۱۶۸، ابن بشر سخنانی درباره دستگیری عبدالکریم ابن زمیل، رئیس اثیثیه گفته است (ابن بشر، *عنوان المعجد فی تاریخ النجد* ۲۹/۱ و نیز ابن غنم، *روضه الافکار* ۵۹/۲ ذیل حوادث سال ۱۱۶۷) به نظر می رسد که او به سلسله و خاندان دیگری متعلق بوده است، زیرا ما مرگ علی بن زمیل، امیر اثیثیه و تمام خاندان الزمیل را در جنگی که در سال ۱۱۶۳ رخ داده است، می دانیم (ابن غنم، همان، ۱۸/۲؛ ابن بشر، همان، ۲۴/۱)

۵. با صراحت بیشتری درباره قتل عبدالکریم بن زمیل سخن گفته شده است؛ که احتمالاً او در این زمان حاکم بوده است (ابن غنم، همان، ۷۳/۲؛ ابن بشر، همان، ۲۴/۱)

۶. برای بررسی بیشتر تعامل نک: ابن بشر، *عنوان المعجد فی تاریخ النجد* ۴۵/۱ (ابن غنم نقش حاکم را مورد توجه قرار نداده است: ابن غنم، *روضه الافکار* ۷۰/۲) ابن بشر نام حاکم را منصور بن حامد بن ابراهیم بن حسین عنوان می کند و مدعی است که او نوه حکمران دهه ۱۱۳۰ بوده است (نک: بالا، پانویس ۶۷) او بزودی پس این ارجاع، از منصور دیگری که رئیس فرع بوده است سخن می گوید (ابن بشر، همان، ۴۵/۱). برای اطلاعات بیشتری از این منصور

مورد سوم، اطلاعات ما کمتر است. امیر ثرماء توسط آخرین گروه‌های مقاوم ضد سعودی اسیر شد، ولی بر سر قدرت بازگشت کمی پس از آن به مرگ طبیعی درگذشت.^۱ متأسفانه هیچ‌گونه اطلاعاتی درباره این منازعات در دست نیست.^۲ شاید این اندیشه نادرست باشد، اما برآنم که زندگی و نظام سیاسی وشم، پس از دوره سعودی همان است که پیش از حضور سعودی‌ها در منطقه برقرار بود، ولی سعودی‌ها با حضور خود، بر این نظام حکمرانی کرده‌اند؛ با این تفاوت نامیمون که حوزه کهن وشم را گسترده‌تر کردند. همان‌گونه که پیشتر دیدیم، اولین و سریع‌ترین نتیجه حضور سعودیان بر مردم وشم، اشغال و حکومت بر ثرماء بود. البته باید بدین مسئله هم توجه داشت که وحدت و انسجام سیاسی مردم وشم، تحت رایت حکومت سعودی محقق شد، با این تفاوت که ثرماء جای خود را به قدرت نوپدید شقره سپرد.^۳ این تحولات، چنان بنیادین انجام شده بود که پس از سال ۱۱۸۱، هرگاه وقایع نگاران سعودی از قدرت راهبر و برتر مردم وشم سخن می‌گفتند، منظورشان شقره بود.^۴

تعاملات مردم وشم با وهابیون

وشم در دوره پیش-سعودی در جهان اسلام، منطقه‌ای دورافتاده به حساب می‌آمد که از لحاظ جغرافیایی و فرهنگی، در حاشیه محسوب می‌شد. وشم تا قرن دهم به مکتب فقهی حنابله گرایش داشت^۵ و اشیقر،

که در سال ۱۹۶۱ رئیس فرج بوده است، نک: ابن بشر، همان، (۷۷/۱).

۱. ابن بشر، همان، ۵۲/۱؛ مجدداً ابن غنم از بررسی نقش حاکم صرف نظر کرده است (ابن غنم، روضه الافکار ۸۸/۲) در حالی که ابن عیسی اشاراتی درباب مرگ حاکم، و نه تعامل و اقدامات او دارد (ابن عیسی، همان، ۱۱۲/۱) جهنی معتقد است که تعامل پس از مرگ حاکم رخ داده است (تاریخ، ۲۷۷ و ۲۹۳، پانویس ۵۳) با این حال منابع او نیز تاریخ گذاری های مرتبطی با ابن بشر داشته‌اند (فاخری، اخبار، ۱۰، ۱۱۴).

۲. یکی از پسران ابراهیم بن سلیمان که عبدالمحسن نام داشت، در جنگی که در سال ۱۱۷۱ ضد سعودیان رخ داد، کشته شد. (ابن غنم، همان، ۶۱/۲؛ ابن بشر، ۴۰/۱) جایی که ابراهیم و بخوانید الامیر. همچنین در نسخه کتابخانه بریتانیا ۷۷۱۸. مجموعه ۲۵؛ ابن بشر، ۳) دو پسر دیگر او هم به نام‌های رشید و حامد در جنگی که در سال ۱۱۸۰ رخ داد کشته شدند (ابن بشر، ۵۰/۱؛ ابن غنم، ۸۷/۲ و مگنین، ۴۶۷/۲ که تنها نام یک پسر را آورده است) درباره ابراهیم دیگر پسر او اطلاعاتی در دست نیست.

۳. موقعیت این دو شهر در ارتباط با افول و صعود قدرت سعودی در منطقه تغییر می‌کرد. چنان‌که در سال ۱۲۳۴ نوعی افول و زوال توسط ابراهیم پاشا در موقعیت آنها صورت گرفت (ابن عیسی، ۱۴۷/۲) و برای حوادث دیگر نک: فیلیبی، عربستان، ۱۱۷، ۹۲. نویسنده لمع الشهاب برای شقره عنوان دارالاماره وشم را در پایان دولت اول سعودی استفاده میکند (۳۹۷)

۴. نک: بالا، پانویس ۱۳۷ (برای منابع بیشتر نقش مردم وشم در جنگهای دولت اول سعودی نک: ابن غنم، ۱۱۹/۲ که مردم وشم را در راستای عارض و سدیر در سال ۱۱۹۴؛ فیلیبی، عربستان سعودی، ۹۲ و ۱۰۸ و ۱۲۱)

۵. برآوردهای ارزشمندی درباره حیات مذهبی نجد در دوره پیش-سعودی توسط عثمان ارائه شده است (بخش آخر نجد) و جهنی (تاریخ، ۲۴۰-۵۹) برای آگاهی از نقش نجدیان در تدوین متون فقهی حنبلی نک: م. الرشید، قضاة النجد اثنی العهده السعودی، الدرعه، ۴ شماره های ۲ و ۳ و ۴ (۱۹۸۷) و ۵ شماره (۱۹۷۹). (برعکس عنوان پژوهش، رشید

اصلی‌ترین شهر نجد محسوب می‌شد.^۱ محققین و دانشمندان حنبلی ساکن در نجد، در ارتباط نوشتاری با دیگر علمای حنبلی خارج از شبه جزیره^۲، که اکثراً سوری و مصری بودند، قرار داشتند.^۳ مرکزیت اشیقر در زمینه مسائل علمی و حوزه‌های پژوهشی، با توجه به شرایط جغرافیایی محدودش در منطقه یک استثنا به حساب می‌آمد.^۴ اما در زمینه بسط دولت سعودی با سه نفر «مطوع» مواجهیم که یک نفرشان در مرآت و دو نفر دیگر در ثرماء حضور داشته‌اند.^۵ مقام مطوع در یک شهر مقامی در سطح امام جماعت مسجد و همزمان با آن رهبر مذهبی و آموزگار متعلمین علوم دینی بوده است.^۶ همین شواهد برای بسط و تعمیم حضور چنین مقامی در دیگر شهرهای وشم کافی است.

ما هیچ سند قابل قیاسی در مورد مدارس عام علوم دینی در وشم در دست نداریم. از سوی دیگر، نباید ذهن خود را با پرداختن به نقش و احوالات اقوام بیابانگرد مغشوش و آشفتته نماییم، با وجود این سخت‌گیری‌ها و باریک بینی‌های محمدبن عبدالوهاب در مورد اوضاع مذهبی قبیله ظفیر در این باب استثناست.^۸ می‌توان با توجه به گرایش‌های فکری ساکنان منطقه عناوینی چون «آثار مسلمانان نجدی»

تاکیدش را بر دوره پیش سعودی گذارده است)

۱. برای مطالعه برجستگی و تمایزات علمای اشیقر در زمینه تراجم نگاری، نک: عثیمن، نجد، بخش نهایی، ۳۴ و اطلاعات و جزئیات بیشتری که توسط جهنی ارائه شده است، تاریخ، ص ۲۴۸ به بعد. در ضمن تراکم بالای طلاب و محصلان در اشیقر نشان می‌دهد که در آن شهر تمایز اهالی دین و دولت نسبت به دیگر نقاط کم‌رنگ‌تر بوده است. در سال ۱۱۱۵ قاضی آل بسام در یک نزاع داخلی کشته شد (ابن عیسی، ۸۵/۱) که یک رخداد نادر در استانداردهای نجد محسوب می‌شد

۲. نک: جهنی، تاریخ، ۲۴۸ با توجه به مثال قابل تحسینش در ارتباط با اشیقر.

۳. نک: شواهدی که جهنی ارائه کرده است، تاریخ، ۲۴۶ (با دو مثال از اشیقر همان ص ۲۴۲ به بعد) و رشید، قضاة النجد، بخش اول ۲۶ به بعد

۴. ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقعه فی النجد ۴۷/۷؛ رشید عنوان می‌کند که او قاضی قرائن بوده است (قضاة النجد، ۲۴). علاوه بر این یکی از علمای اشیقر که در سال ۱۰۵۹ درگذشته است (نک: ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقعه فی النجد، ۵۹/۲) نوه ای داشت که قاضی قرائن بوده است (ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد ۱/۲۳۳) طبق اشارات رشید او از اشیقر بدانجا نقل مکان کرده است و تا زمان مرگش در سال ۱۱۸۵ قاضی آن دیار بوده است (قضاة النجد، بخش دوم، ص ۱۰۶)

۵. نک: پایین، پانویس ۱۶۳ و ۱۷۰ و ۱۷۵

۶. برای بررسی لغوی دقیق این مسئله، نک: مداخل جاسر در لغت نامه‌ای که برای کتاب ابن عیسی نگاشته است (ابن عیسی، ۲۵۰/۱۶) توضیحات او با موارد ابن عید پشتیبانی می‌شود (بنگرید به پایین، پانویس ۱۷۲). اغلب مطوعین، قاضی هم بوده‌اند: رشید عنوان می‌کند که قضات نجد بعنوان امام نقش ایفا می‌کرده‌اند (قضاة النجد، بخش اول، ۱۸) و پایین، پانویس ۱۶۴ و ۱۷۰.

۷. با استناد به اعتبار مطوعین در مراسلات جدلی ابن عبدالوهاب.

۸. ابن غنام، روضه الافکار ۱/۱۳۷ (بنگرید به بالا پانویس ۱۰۷) از ۱۸۷/۱ و ۱۸۸/۳ و نیز برای مذهب عمومی بیابانگردان در نجد بنگرید به جهنی، تاریخ، ۲۸۱

را نادیده گرفت، به جای این گزاره‌ها از عنوان «آثار و منابع وهابی» استفاده کرد.^۱ به هر حال هیچ‌کدام از فرهنگ‌های بومی که با این عنوان مورد بررسی قرار می‌گیرند، در وشم وجود نداشته‌اند، آ‌فی المثل من هیچ نشانی از وجود متصوفه در این ناحیه نیافته‌ام.^۲ البته بعید نیست که چون همیشه این مسئله یکی از نتایج فقر منابع و اطلاعاتی باشد که ما در این پژوهش بدان دچاریم، اما از مجموع اطلاعات به دست آمده از تولیدات مکتب حنبلی اُشیقر می‌توان اطمینان داشت که شرک و پرستش خدایان در سرزمین وشم بسیار کم و انگشت شمار بوده است.

لازم به توضیح نیست که اطلاعات ما در مورد تأثیرات ذهنی و روحی سعودیان بر مردم وشم چقدر اندک است. وقایع نگاران سعودی، هر اندازه که در نقل و استفاده از اصطلاحات فقهی و احادیث چیره دستند،^۳ از پرداختن به رویدادهای مربوط به این ساختار اندیشه و سیاست مردم عاجزند و اطلاعاتی درباره تحولات حوزه‌های مذهبی در این منابع وجود ندارد. آنها در هیچ نقطه‌ای سخنی از تقابل میان اندیشه‌های نوین غالب و آموزه‌های دینی مردم بومیان وشم به میان نیاورده‌اند. به ظاهر هیچ مکتب و فرقه‌ای تکفیر و براندازی نشده است، هیچ مقبره‌ای خراب نشده و هیچ برخوردی با صوفیان و دراویش مقدس نشده است؛ قطعاً این قبیل دریافت‌ها ناشی از فقر منابع ماست، ولی شاید بتوان با استفاده از منابع برجای مانده از شخص محمد بن عبدالوهاب، جای خالی این مسئله را پر کرد. وی درجایی اذعان می‌دارد که با مخالفین و منتقدینی از میان خواص جامعه مثل محققان و دانشمندان و نه با عوام، مواجه و روبروست.^۴ او در این زمینه با تأکید بر مفهوم «توحید» و ارائه تعریف تازه‌ای از آن، مخالفت این گروه از دانشمندان را برانگیخت.^۵ محمدبن عبدالوهاب در وشم، همه توجه مبلغان را به خواص و دانشمندان بومی آن دیار معطوف

۱. چنین اندوخته‌های ارزشمندی، احساسات احترام برانگیزی را نسبت به کار عثمان در پی خواهد داشت (نجد؛ بخش نهایی ۴۰-۴۳) و جهنی (تاریخ، ۲۸۱ به بعد)

۲. نک: لیست مغشوشی که ابن غنام گردآورده است (ابن غنام، روضه الافکار/۱/۸۷). برای منازعاتی که درباب این مورد و دیگر موارد شک برانگیز در مورد عادات و مراسم مذهبی نک:

R.Puin, "Aspekte der wahhabitischen Reform,auf Grundlage von Ibn Gannams 'Raudat-al-afkar', in T.Nagel et al., Studien zum Minderheitenproblem im Islam 1 (Bonn, 1973), 54-58

و نیز جهنی، تاریخ، ۲۸۲ به بعد.

۳. این گونه منابع به اندازه کافی در نجد نایاب هستند که من تنها به دو عنوان از آنها دست یابم. (۱) یک جوابیه که از پدر وی، عبدالوهاب بن سلیمان (م. ۱۱۵۴) به جا مانده است، گواه بر این است که گوناگونی عجیب و غریبی در حرمة وجود داشته است (مجموعه، ۵۲۳-۱-۲۵). این منبع به اشتباه توسط لائوست با عنوان "برعلیه مکتب اولیاء" نامگذاری شده است؛ نک: مدخل ابن عبدالوهاب در دایره المعارف اسلام (EI) (۲) عبدالوهاب در نوشته‌هایش به متصوفه در میکال (در عارض) اشاره می‌کند که آموزه‌های ابن عربی (م. ۶۳۸) و ابن فارض (م. ۶۳۲) را دنبال می‌کرده‌اند (ابن غنام، ۱۹۱/۱)

۴. این دریافت از زبان ابن غنام به خوبی توسط پوین استخراج شده است (Aspekte, ۸۷-۹۶)

۵. ابن غنام، روضه الافکار/۱/۲۳۳ (در نامه ای به مطوعه رقبه)

۶. همان، ۱۹۱/۱. عبارت اول که به علما ترجمه شده است، همان مطوعه است.

ساخت. سه رساله‌ای را که وی به مطوعین حاضر در وشم نگاشته، ابن غنم در کتابش درج کرده است. اولین آنها پاسخی ست به نامه محمد بن عبّاد که مطوع ثرمدها بوده است.^۳ ابن عبّاد همان است که در سال ۱۱۷۵ درگذشت^۴ و ما او را به عنوان وقایع نگار و تاریخ نویس می‌شناسیم.^۵ ابن عبدالوهاب در دو رساله دیگر نیز از او نام می‌برد که یکی از آنها در بیان اسامی افرادی است که جزء دانشمندان دشمن و مخالف او هستند و دیگری نامه‌ای است که ابن عبدالوهاب او را فرصت طلبی مسامحه کار می‌خواند که دعوی حقیقت جویی و راستی طلبی دارد، اما به سوی عنافر (حکام ثرمدها) متمایل شده است.^۶ در رساله‌ای دیگر ابن عبدالوهاب از او به عنوان یک مسلمان یاد می‌کند^۷ و در ضمن شرح و تبیین نظراتش در مورد مسائل مختلف، در جای جای رساله، تعارفات متفاوتی را نثار ابن عباد می‌کند و او را بر دیگران برتری می‌بخشد. او جزئیات سه رساله ضد وهابی را که در ثرمدها منتشر شده بود، شرح می‌دهد^۸ که در هیچ یک از آنها به صراحت سخن

۱. نامه او به مردم شقره که آنها را به دلیل اعلان جنگ ضد ثرمدها نکوهیده است (مجموعه، ۶: ۱ به بعد، بنگرید به بالا پانویس ۱۴) هیچ سؤالی و بحثی را درباره خط مشی و دکتین اصلی او و نیز قوانین آن مطرح نکرده است
۲. من رساله جزم اندیشانه‌ای را که او به نه نفر از مطوعین سدیر، وشم و قصیم فرستاده و ابن غنم آن را به ما گزارش می‌دهد به کناری نهادم (ابن غنم، روضه الافکار ۱/ ۱۲۰-۱۲۲) هیچ کدام از ایشان طبق اطلاعات من جزء مطوعه وشم نبوده‌اند. از سوی دیگر من برای درک و تحلیل عقاید و اندیشه‌های متعصبانه‌ای که در این رساله مطرح شده، هیچ تلاشی نکرده‌ام.
۳. ابن غنم، روضه الافکار ۱/ ۱۳۱-۱۳۶
۴. ابن عیسی، همان، ۱۱۱/۷، طبق اشارات رشید او قاضی ثرمدها بوده است (قضاء النجد، بخش دوم، ۱۰۴)
۵. او یکی از وقایع نگارانی ست که جهنی از نوشته‌های او که هنوز به چاپ نرسیده است، استفاده کرده است. (نک: بالا، پانویس ۲۳) جهنی می‌گوید که او بیست سال آخر عمرش را در ثرمدها گذرانده است (تاریخ، ص ۳۸، پانویس ۱۳)
۶. ابن غنم، روضه الافکار ۱/ ۱۳۸، او در اینجا با مشارکت مویس و دیگران به نظر می‌رسد (برای مویس، بنگرید به بالا، پانویس ۱۸۱)
۷. ابن غنم، روضه الافکار ۱/ ۲۱۰، این منبع که اصولاً به ابراهیم بن سلیمان حاکم ثرمدها نوشته شده است، از مفهوم خاصی برخوردار نیست.
۸. او تحت عنوان «الآخ محمد بن عباد» از او یاد می‌کند و کاملاً از او تقدیر به عمل می‌آورد (ابن غنم، روضه الافکار ۱/ ۱۳۲). در همین زمان ابن عبدالوهاب، انتقادات ابن عباد را نصایح یک دوست می‌خواند (ابن غنم، همان، ۱۳۵/۱) اما این طور به نظر می‌رسد که در این میان، طعنه‌های مجادله آمیز در پس پرده کار خویش را می‌کرد.
۹. عبارتی که به دست ما رسیده در ادامه خواهد آمد: (۱) علمای سدیر نامه‌ای را حاکم ثرمدها فرستادند و او نیز آن را به ابن عبدالوهاب فرستاد (ابن غنم، روضه الافکار ۱/ ۱۳۴). (۲) حاکم اشیقر (یا اثیثیه؛ بنگرید به بالا، پانویس ۱۱۱) اعلامیه‌ای را که توسط بصران تهیه شده بود و به ثرمدها آورده شده بود خواند و از آن برای اقناع نمودن حامیان ابن عبدالوهاب استفاده کرد (جماعتنا- آیا این مسئله می‌تواند دلیلی برای حضور گروه وهابی در ثرمدها باشد؟) (ابن غنم، روضه الافکار ۱/ ۱۳۵) ابن عبدالوهاب می‌افزاید چنین اعلامیه‌هایی عموماً توسط مخالفان نجدی اش تهیه می‌شود، ابن اسماعیل نیز از این اعلامیه یک رونوشت در دست داشته است. به هر حال، ابن عبدالوهاب از اعلامیه‌ای که توسط شخصی به نام قبّانی در الاحساء تهیه شده است، سخن می‌گوید (ابن غنم، روضه الافکار، ۱/ ۲۰۹) احتمالاً

گفته نشده است. شاید او توانسته باشد در این مورد از دام برهد، ولی در حقیقت نباید او را یکی از مدافعین و پشتیبانان ابن عبدالوهاب دانست.

دومین نامه موجود به محمد بن عید، مطوع ثرمدها نوشته شده است.^۱ ابن عبدالوهاب، ابن عید را نیز چون ابن عباد از حامیان خویش در منطقه بر شمرده است. با وجود این، وقایع نگاران به ما می‌گویند که او در سال ۱۱۸۰ در جنگ با سعودیان به قتل رسید. در رساله مورد نظر که در آن، محمد بن عبدالوهاب با تأکید بر نکات کلیدی و افتراقی نظریه خویش، حد و مرزی بین خود و دشمنانش قائل شده^۲، ابن عید را جزء دشمنانش می‌شمارد.^۳

در رساله سوم که پاسخی ست به نامه احمد بن ابراهیم مطوع مرآت^۴، ما می‌توانیم به روشنی طرز فکر و نوع نگرش ابن عبدالوهاب در مورد نقش و کارایی مطوعه را دریابیم. ابن عبدالوهاب هنگامی که از ابن ابراهیم برای ملاقات و بازدید از درعیه دعوت کرده بود،^۵ با او چون دشمنانش برخورد کرد.^۶ ابن عبدالوهاب با او نیز چون دو نفری که ذکرشان رفت، به عنوان پشتیبانان خویش برخورد می‌کرد و این روند تا پیش از درخواست ابن ابراهیم برای انتساب به سمت مشاورت اعظم حاکم ثرمدها ادامه داشت.^۷ در اثنا همین رخدادها و از طریق رساله‌ها و اعلامیه‌های ضد وهابی، در وشم غوغایی برپاشده بود.

هر دو این متون به نوشته‌های یک نفر به نام احمد بن علی البصری القبانی اشاره دارد. بروکلیمان، GAL، مجلدات تکمیلی، ۲:۵۳۲ شماره ۷ با ارجاع به نسخه‌ای در حیدرآباد). ابن اسماعیل که یک رونوشت از این رساله را در دست داشت هم توسط ابن عبدالوهاب جزء علمای دشمن او نام برده شد، اما نمی‌توانم هویت او را دقیقاً شناسایی نمایم. (۳) اعلامیه‌ای دیگر نیز که توسط ابن عفالق نوشته شده بود و توسط مویس به دست ابن اسماعیل رسیده بود، به وسیله او به ثرمدها آورده شده در آنجا خوانده شد. (ابن غنام، روضه الافکار، ۱/۱۳۵) این منبع بدون شک از نوشته‌های محمد بن افالیق الاحسانی بوده است (نک: بروکلیمان، GAL، مجلدات تکمیلی، ۲:۵۳۲، شماره ۸ جایی که شماره نسخه خطی برلین باید ۲۱۵۸ خوانده شود)

۱. ابن غنام، همان، ۱/۱۳۶ ابن غنام از او تحت عنوان «من مطوعه الثرمدها» یاد می‌کند (ابن غنام، روضه الافکار ۱/۱۳۶) ثرمدها بنابراین باید بیش از یک مطوعه داشته باشد؛ چنان‌که ابن عید (م. ۱۱۸۰) جانشین ابن عباد (م. ۱۱۷۵) شد. طبق گفته‌های رشید آنها جزء موفق‌ترین قضات ثرمدها هم بوده‌اند (قضاء التجد، بخش ثانویه، ۱۰۴)
۲. ابن غنام، روضه الافکار ۱/۱۲۱۰ متنی که بهتر از دیگران در میان رسالات به نظر می‌رسید، برای من مشخص نشد.
۳. همان، ۲/۱۸۷ ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ التجد ۱/۵۰؛ ابن بشر او را به عنوان امام اهل البلد معرفی می‌کند.
۴. مختصر، تکفیر و قتال.
۵. در جایگاه عالی‌ترین تقدیرات و تشکرات ما عبارت «وَقَفْنَا لِلَّهِ وَأَيَّاهُ» را می‌بینیم. (ابن غنام، روضه الافکار ۱/۱۳۶)
۶. همان، ۱/۲۰۷ این رساله از سال ۱۱۷۰ قدیمی‌تر نیست، زیرا از ملاقات سه تن از مطوعه سدیر با درعیه غیر عمد سخن می‌گوید (همان، ۱/۲۱۰) و یک اتفاق شناخته شده است برای اینکه در یکسال رخ دهد (ابن غنام، روضه الافکار ۲/۵۹)
۷. در مقام تبریک به او، ما عبارت «هدینا الله وایاه» را می‌بینیم (ابن غنام، روضه الافکار ۱/۲۰۷)، ولی بعدها از او به عنوان یکی از مخالفین نام برده می‌شود (ابن غنام، روضه الافکار ۱/۲۱۰)
۸. همان.
۹. همان، ۱/۲۰۵.

حاکم اُشیقر هزینه‌های تهیه و تنظیم رونوشت‌هایی از این رسالات را که از سوی علمای حجاز به وشم فرستاده می‌شد، فراهم می‌کرد.^۱ او همچنین از علمای بصری رسالات مختصری را تکثیر کرده بود. حاکم ثرماء نامه‌هایی از علمای سُدیر دریافت کرد؛ همچنین یک اعلامیه از یکی از علمای احساء در همین رابطه منتشر شد.^۲ اما بدون شک در جریان این جنگ‌های تبلیغاتی، اصلی‌ترین دشمن ابن عبدالوهاب که به راستی عرصه را بر او تنگ کرده بود، عبدالله بن عیسی المویس (م ۱۱۷۵) قاضی حَرمه در سُدیر بود.^۳ ابن عبدالوهاب می‌کوشید از طریق رساله‌ها و اعلامیه‌هایی که می‌نگاشت، با اقدامات و فعالیت‌های المویس مقابله کند.^۴ گذشته از تمام اقدامات ضدوهابی المویس، تعلیم یافتن او در مکاتب سوری، دلیلی موجه برای تکفیر او محسوب می‌شد.^۵ در کارنامه درسی او، هیچ مورد قابل ستایشی وجود ندارد و حتی تحصیل او نزد شخصی به نام عبدالغنی النابلسی (م ۱۱۴۳) که از پیروان ابن عربی کافر بود، مزید بر علت است.^۶ در راستای فعالیت‌های ضد وهابی المویس، باید به زیارت قبور درگذشتگان که اقدامی شرک‌آمیز بود و با سخنرانی‌های خود دعاوی وهابیان را به انتقاد گرفته بود، اشاره کرد.^۷ اما آنچه ما را در مورد جایگاه او در بررسی مردم وشم جذب کرده، رساله جلدی و منازعه برانگیز او خطاب به مردم وشم است.^۸ وی در این

۱. همان، ۲۰۹/۱ (مگر اینکه منظور اثیبه باشد، بنگرید به بالا، پانویس ۱۱) به صورت بسیار عجیبی من نمی‌توانم مشارکت‌های علمای اُشیقر را در مجادلات مورد استناد قرار دهم.
۲. برای این دست نوشته‌ها بنگرید به بالا، پانویس ۱۶۹.
۳. برای این اطلاعات بیشتر درباره این عالم؛ نک: ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقفه فی النجد ۱۱۱/۶؛ ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد ۴۵/۱. هنگامی که نیروهای سعودی در بیست سال بعد از مرگ او، شرک و نفاق را در حرمه موقوف و ممنوع کرده بودند، آنها در این روند کوشیدند تا تمام بافته‌ها و فعالیت‌های مویس را در منطقه از بین ببرند (ابن غنام، روضه الافکار، ۱۱۸/۲).
۴. پس از این به نظر می‌رسد که او در هر یک از سه رساله‌ای که در بالا آمد، مجادله کرده است (برای مثال نک: همان، ۱۳۵/۱ و ۱۰۸/۱۴) ابن عبدالوهاب تحت عنوان «مویس» او را مورد خطاب قرار می‌دهد، زیرا در یکی از این متون اشاره‌ای را تحت عنوان «ولد مویس» می‌یابیم (همان، ۱۰۸/۱).
۵. ابن عبدالوهاب او را با عنوان «سوری شما [شامیکم]» مورد خطاب قرار می‌دهد. (همان، ۱۵۹/۱) «مردی که با ادعای مطالعه و آموزش بسیار از سوریه (شام) به این منطقه آمده است» (همان، ۱۲۸/۱) و چیزی شبیه به آن (نیز نک: همان، ۱۲۶/۱) ابن عبدالوهاب بسیار مشتاق تحصیل و علم آموزی در شام بود، اما هیچ‌وقت نتوانست به این مهم دست یابد. (ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۱۰/۱).
۶. ابن غنام، روضه الافکار، ۱۵۴/۱. اشاره تحقیرآمیزی تحت عنوان «مردی که به او عبدالغنی گفته می‌شود» وجود دارد. برای اطلاعات بیشتر درباره ارتباطات بین متصوفه گسترده و محصلین حنبلی در منطقه نک: جان ول، حنابله غیر وهابی در شام قرن دوازدهم هجری، در همین مجموعه.
۷. ابن غنام، روضه الافکار، ۱۳۹/۱، حرم‌های مورد بحث ما مشتملند بر قبه الکواز و قبه الطالب، که اولی در متن دیگری تحت عنوان قبه الزبیر آمده است (ابن غنام، روضه الافکار، ۲۰۸/۱) و دومی قبر یکی از اشراف درنده خوی حجاز بوده است (همان، ۹۸/۱).
۸. برای این رساله نک: همان، ۱۴۸/۱ و نیز نک: «خطوط» مویس و دیگران در همان، ۲۱۴/۱ و نیز بنگرید به پایین، پانویس ۱۸۹.

بسط و گسترش دولت سعودی اول: محدوده وشم/ محمدحسین رفیعی

رساله که با لحنی غیرمتملقانه نگاشته شده، مدعی است نظریات و تئوری‌های ابن عبدالوهاب، بدعتی از سوی «خراسان» است.^۱

چنان که انتظار می‌رود، ابن عبدالوهاب میان علمای وشم، یارانی نیز داشت. او در نامه‌ای که به مطوعه سدیر نوشته، ویژگی‌های مناقشه برانگیز اندیشه‌های پیچیده خدانشناسی اش را فاش می‌کند. در پی این مسئله، یک خطیب ضدوهابی در وشم با ایراد اشکالاتی بر آن، بر ضدیت خویش با اندیشه‌های وهابی پافشاری کرد و مورد نکوهش دوتن از علمای پیرو وهابیت در وشم قرار گرفت.^۲ طی این تعاملات جدلی بود که ابن المویس آن دو نفر وهابی را محکوم کرد که ابن عبدالوهاب برای آزادیشان، تلاش بسیاری کرد.^۳ متأسفانه ما نمی‌توانیم محل و مکان حضور این خطیب و یا نکوهشگران و منتقدان او در میان منابع بیابیم، اما اطمینان داریم که این منتقدان در شقره حضور داشته‌اند.

بسط و گسترش نظامی دولت سعودی، همواره با منازعات و مجادلات علمای وهابی با دیگران همراه بود. صحنه این نوع منازعات بسیار جالب بوده است، چه پیش قراولان می‌کوشیده‌اند با تهدیدات خویش هم حکمرانان بومی را و هم علمای محلی را ترسانده، به اطاعت مجبور سازند.

ما اطلاعات بسیار اندکی درباره اینکه چگونه حیات مذهبی اهالی وشم توانست با تمایلات توسعه طلبانه دولت سعودی یکپارچه شده، در راستای اهداف آن گام بردارد، در دست داریم. چنان که پیش از این گذشت، ما هیچ مدرک و سندی درباره گسستی که در سطوح عمومی جامعه پدید آمده است، نداریم، اما این مسئله به این معنا نخواهد بود که چنین گسستی رخ نداده است. در میان جامعه علمی محققان و دانشمندان نیز بدون شک حضور قدرت وهابی در چرخه ارزشیابی نخبگان، تأثیراتی داشته است. در پی مرگ قاضی مرآت در سال ۱۱۹۴ که روابط بسیار نزدیکی با ابن عبدالوهاب داشت - تا بدانجا که مردم وشم او را مانند متجاوزین سعودی می‌پنداشتند - این تأثیرات را مشاهده می‌کنیم.^۴ اما آیا به راستی وهابیان توانستند ساختارهای عقیدتی مردم وشم را تغییر دهند؟ حال اگر این اتفاق رخ داده باشد، چگونه علمای وشم

۱. ابن غنام، روضه الافکار، ۱۴/۱۸۴ و ۱/۱۲۹. در ضمن این‌طور به نظر می‌رسد که این اشاره قدیمی ترین اطلاعات درباره ارتباط ابن عبدالوهاب با ایران باشد.

۲. یکی از آنها به تعیین ابن عیدان بوده است (نک: همان، ۱/۱۲۳). این احتمال وجود دارد که او با حسن بن عبدالله بن عیدان، قاضی حریملاء که در سال ۱۲۰۲ درگذشت، نسبتی داشته باشد (ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۱: ۸۴). چنان که رشید نوشته است، او از سال ۱۱۷۱ قاضی آنجا بوده است، قضاء النجد، بخش ثانویه، ۱۰۴) نام و نشانی از دیگران در دست نیست.

۳. ابن غنام، روضه الافکار ۱/۱۲۲ نامه مویس به مردم وشم که در اینجا مورد بحث ماست، احتمالاً با آنچه ما در بالا بدان اشاره کردیم فرق می‌کند (مشخصاً نک: همان).

۴. حامد (یا احمد) بن ابراهیم، شاگرد و پسرخوانده ابن عبدالوهاب که از خویشاوندان دور او محسوب می‌شد، با او در درعیه سکونت داشت (نک: ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۱/۷۳؛ ابن عیسی، تاریخ بعد الحوادث الواقعه فی النجد، ۷/۲۱۱) بنظر می‌رسد که یکی دیگر از پسران او هم در زمان حیاتش قاضی مرآت بوده است (رشید، قضاء النجد، بخش ثانویه، ۱۰۶؛ بخش سوم، ۷۷)

توانستند خود را با این تغییرات بنیادین وفق دهند؟ پاسخ این سؤالات را نمی‌دانیم؛^۱ تنها می‌توان حدس زد که تعامل وشم با عوامل مختلفی برقرار بوده که ما از آنها بی‌اطلاعییم.^۲

انجام

شاید بازگشت به نقطه آغاز مقاله، صحیح نباشد،^۳ زیرا به راحتی می‌توانیم از طریق بهره‌گیری از نکات گوناگونی پیرامون گسترش ابتدایی دولت سعودی در نجد، به هدف خود درباره وشم نایل شویم. نکته اول این است که روند بسط دولت سعودی در تمام منطقه، بسیار آرام و کند بوده است، چه این مسئله را کم و بیش در مورد وشم بررسی کردیم و این روند با اندک تغییری که متأثر از شرایط بومی و منطقه‌ای است، در مناطق دیگری چون محمل، سدیر، خرج و قصیم قابل رؤیت است.^۴ به دیگر سخن، ادعا در مورد پدیدآمدن دولت پان-نجدی از نقطه‌ای داخل نجد و با اتکای صرف بر اهالی، ادعایی بس گزاف به نظر می‌رسد.

نکته دوم، زیرساخت‌ها و منابعی بود که سعودیان و دشمنانشان به آنها متکی بودند. نجدیان ضرب المثلی بومی دارند که می‌گویند: «با نیزه‌ای بزرگ، به تعقیب دشمنت برو».^۵ اما در واقع نیزه هیچ قبیله‌ای در نجد، پیش از حضور سعودیان، از دیگری بزرگ‌تر نبود. به هر روی، مستدل‌ترین گزاره‌ای که در پایان می‌توان ارائه داد، این است که تنها وجه تمایز سعودیان با دشمنانشان در سنوات ابتدایی روند گسترش دولتشان،

۱. ابن بشر می‌گوید که عبدالعزیز بن عبدالله الحسین الناصری در زمان حکمرانی عبدالعزیز، قاضی وشم بوده است (ابن بشر، *عنوان المجد فی تاریخ النجد*، ۱/۱۲۹) آیا حوزه قدرت او بر تمام وشم گسترده بوده است؟ و اگر چنین بوده، شرایط قاضی مرآت در این میان به چه شکلی بوده است؟ (نک: بالا، پانویس ۱۹۰) و نیز در باب قرائن چه وضعی حاکم بوده است؟ (نک: ابن بشر، همان، ۱/۲۳۴)

۲. مسئله شگفت‌انگیز و ویژه این است که تنها قاضی وشم مورد توجه قرار گرفته است. (پانویس ۱۹۱) او کاملاً بومی بود و تنها در ایام شباب، تحت تعالیم قاضی قرائن قرار گرفته بود (نک: بالا، پانویس ۱۵۰) اما از سوی دیگر او سالیان درازی را نزد ابن عبدالوهاب گذراند، و مقام قضاوت وشم را نیز مدیون همو بود. (ابن بشر، همان، ۱/۲۳۳)

۳. مطالبی که در ادامه می‌آید، به شواهدی که من آنها را یافته باشم، متکی نیست و تمام سؤالاتی که از مطالعه آنها حاصل می‌شود، از سوی من، بی‌پاسخ خواهد بود.

۴. گزینشی از روزهای پایانی حمله سعودی در این منطقه، احتمالاً نوعی از قضاوت اختیاری را در پی خواهد داشت (و خود این مسئله می‌تواند شاهی برای مغشوش بودن این روند باشد)، اما اطلاعاتی که در ادامه می‌آید، شواهد دشوار و غیرقابل هضمی را درباره این دوره از حمله سعودیان دربر دارد. در محمل که ابن عبدالوهاب از قدیم الایام پشتیبانی می‌شد، تسلیم و انقیاد خیلی زود و در سال ۱۱۷۲ اتفاق افتاد. در سدیر که دشمنی‌ها از سال ۱۱۶۴ آغاز شده بود، تا دهه ۱۱۹۰ ادامه داشت. در خرج، این روند از سال ۱۱۶۵ تا ۱۱۹۹ به طول انجامید و در قصیم، جایی که این جریان‌ها تازه از سال ۱۱۸۲ آغاز شده بود، متناوباً تا پایان قرن ادامه یافت. در عارض جنگ با ریاض از سال ۱۱۵۹ آغاز شد و در سال ۱۱۸۷ به نتیجه رسید. و این در حالی است که منازعات در خارج از نجد بسیار سریع‌تر از داخل آن پیش می‌رفت. من برای اطلاعاتم درباره جنگ‌ها در خارج از نجد، مدیون زحمات دانشجویان ارشدم در سال ۱۹۸۴ در دانشگاه پرینستون هستم؛ مونا زکی، مایکل بونر، دینا لگال و نوحه ابوالمجد.

۵. نجد لمن طالت قناته (نک: عثیمین، بخش سوم، ۲۷)

پافشاری بر عقاید و ایستادگی در برابر مخالفان است.^۱ هیچ یک از حکام ترسویی چون دهام بن دواس در ریاض، ابراهیم بن سلیمان در ثرمداء و زید بن زامل در خرج، انگیزه ای برای مقاومت و ایستادگی نداشتند. هر سه آنها به محض اینکه تیغه قدرت سعودیان را بر گردن خویش احساس کردند، در یک زمان سر تسلیم بر آستان وهابیان نهادند.^۲ در این رابطه اگر پرسیده شود که چه عاملی باعث استیلا سعودیان بر آنها شده، شاید به سختی بتوان وجه تمایزی بین ترس و پایداری قایل شد. دهام و هم پیمانانش با اهدافی می‌جنگیدند که والا و متعالی، اما دست یافتنی بودند و این در حالی است که جنگجویان سعودی - وهابی برای خدا به جنگ با دشمنان می‌شتافتند.^۳ به اختصار باید گفت که نیروهای له و علیه پدیدآمدن دولت نجدی کاملاً متعادل و همسنگ هم بودند و تنها عاملی که کفه ترازو را به نفع وهابیان سنگین کرد، ترس طرف مقابل بود.

در یک ساختار گسترده‌تر، می‌توان به دو دسته جدید از منابع مراجعه کرد که ما را در رسیدن به سؤالی در مورد اینکه دولت سعودی چرا در آن زمان و در آن مکان پدید آمده است، یاری می‌کند. پاسخ این سؤالات را می‌توان از مشاهدات و مدارک مختلفی به دست آورد؛ بدون شک ایجاد ساختار دولت در نجد/مکان پذیر بود، ولی بسیار کم اتفاق می‌افتاد؛ برای نمونه می‌توان از یمامه، بنو الأخیدر و سعودیان یاد کرد. از سوی دیگر، شکل‌گیری ساختار دولت در نجد بسیار بعید به نظر می‌رسید، زیرا عموماً اتفاق نمی‌افتاد و اگر هم

۱. در قرن دوازدهم به دلیل تبدیل شدن سلاح ارتش سعودی از نیزه به تفنگ و اسلحه، قدرت سعودی به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت و ابن عبدالوهاب برای پیشرفت‌های نظامی‌اش شهرت و آوازه‌ای در خور کسب کرد (برای سهم و نقش او در تکنولوژی نظامی عرب نک: لمع الشهاب ۶۷، ۵۰۳-۷) شافی از سوی دیگر بر ضعف و ناتوانی فراگیر ارتش سعودی تاکید می‌ورزد. (تشکیلات نظامی، ص ۷۰ به بعد)

۲. برای دستگیری و مرگ ابراهیم بن سلیمان نک: بالا. دهام دوبار و هربار برای مدت کوتاهی تسلیم شد؛ در سال ۱۱۸۷ او شهر خود را بدون رخ دادن هیچ گونه شورش سیاسی یا نظامی تسلیم کرد. ابراهیم و دهام هردو، بیش از دو تن از فرزندان‌شان را در منازعات از دست دادند. زید بن زمیل نیز در سال ۱۱۸۹-۹۰ برای مدت کوتاهی تسلیم شد و در سال ۱۱۹۷ به قتل رسید.

۳. منابع معنوی که من قابلیت دسترسی به آنها را داشتم، از یک متن قرآنی که در ملاقات ابن عبدالوهاب و هوادارانش در پی یک رویداد فاجعه آمیز که پس از حمله مهاجمین نجرانی بدانها در سال ۱۱۷۸ رخ داده بود، ایراد شده بود، به دست آورده ام: «نباید ناامید شویم، نباید هرگز محزون و غمگین باشیم، بالاخره برای روزگاری ما بر این بی ایمان‌ها پیروز خواهیم شد؛ اگر هریک از شما در این جنگ مجروح شده اید [بدانید که] به همان میزان هم بر این بی ایمان‌ها جراحت وارد کرده اید و ما در این روزها بیش از هر زمان دیگری به پیروزی نزدیک شده ایم، در چنین روزهایی مشخص می‌شود که چه کسانی به خدا ایمان دارند و از میان شما شهید خواهند شد (خداوند افراد شرور و بدکار را دوست ندارد) و امید که خدا مؤمنین را قوی گرداند و مشرکین را نابود سازد». نک: ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ۱/۱۴۷). این متن ساختار مدافعه مسلمین در عهد سه ساله را نشان می‌دهد (نک: ابن هشام، سیره النبویه، قاهره ۱۱۰، ۸: ۱۹۵۵، ۲). ابن عبدالوهاب، مختصر سیره الرسول، دمشق، ۱۲، ۱۷۹، ۱۹۵۸) این مسئله می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد که ایمان می‌توانست برای دشمنان سعودیان، به هنگامی که مورد حمله ایشان قرار می‌گرفتند، عامل محرکی باشد.

روی می‌داد، در ابعاد گسترده توانایی و کارکرد نداشت. تنها حقیقت قابل اثبات موجود که باعث تغییر این اصل در تاریخ منطقه در قرن دوازدهم شد، این بود که تا آن زمان هیچ تلاشی برای تغییر و بهسازی این مسئله شکل نگرفته بود. در نگرشی مشابه اما، ساختار حکومت سعودی آنچنان دچار تغییر بود که نمی‌توان برای آن نظامی منسجم و قانونمند تصور کرد. چنان که رخ داد و دیدیم، ابن عبدالوهاب با اعلام کفر به عنوان اعلائی درجه سرپیچی و تمرد و نیز ادغام نیروهای کاریزماتیک و نیرنگ آمیز سیاسی‌اش، توانست در مقابل جامعه مستحکم نجدی ایستادگی کند و از این طریق آنها را شکست دهد.

شاید به عنوان ساز و کار جایگزین، بتوان روش بسط اجتماعی را بررسی کرد. دلیل توجه ما به این مسئله به هیچ وجه تلاش برای امتزاج و آمیزش دو ساختار تغییر ناپذیر و نوسانات ناگهانی نیست، بلکه پژوهش یک روند ثابت و پایدار تاریخی ست. وظیفه ما در این روند، پیگیری هرگونه نشانه توسعه طلبی آشکار در ساختار تاریخ پیش-سعودی نجد است. در وهله اول باید میزان پابرجایی توازن قوا در منطقه را به منظور ایجاد ساختار یک دولت مستحکم عمومی، بررسی کرد. در این نگرش، نقش ابن عبدالوهاب از یک منظرگاه خاص، بسیار ناچیز و مختصر و از سویی دگر به عنوان یک برانگیزاننده و کاتالیزور، بسیار پر قدرت خواهد بود؛ البته باید در نظر داشت که نقش او در این زمینه در حد به حرکت واداشتن تاریخ در جهت صحیح و نه تغییر کلی آن بوده است.

در اینجا ما با دو گروه از نظریات مخالف مواجه هستیم. در نظر گروه اول که توسط جهنی (مورخ سعودی الاصل و تحصیلکرده در دانشگاه پرینستون آمریکا) هدایت می‌شوند، تأکید بر نوعی رشد و اعتلائی درونی و طولی‌المدت در نجد است که دست کم از قرن دهم (و یا شاید هم پیش از آن) در این جامعه پدیدار شده بود.^۱ تأکید بر افزایش جمعیت شهرنشینان^۲ و صحراگردان^۳ که در منابع با تکیه بر افراد ذکور جامعه بیان شده^۴ و شکل‌گیری روند ساختارسازی منسجم قدرت به سردمداری ثرمداء، از اصلی‌ترین شواهد برای بیان و اثبات این نظریه است.^۵ روند رشد و تعالی علمی با استناد به افزایش چشمگیر تعداد محصلان و طلاب علوم، به شکوفایی و باروری رسیده بود.^۶ اصحاب این نظریه با تأکید بر حضور این روند بسط اجتماعی در متن جامعه نجدی، برآنند که «صلح و امنیت اجتماعی، اقتصادی پایدار در جامعه نجدی، یکی از اصلی‌ترین شرایط شکل‌گیری چنین روندی است»^۷. در نهایت این نظریه، حضور ساختار تئوریک وهابی را همراه نظام

۱. برای اصلی‌ترین عبارات این تئوری نک: جهنی، تاریخ، ۲-۵.

۲. همان، ۱۲۴.

۳. همان، ۲۲۵-۲۲۷.

۴. برای مثال نک: تصویری که از شرایط موجود در اُشیقر ارائه شده است: همان، ص ۲۰۸.

۵. همان، ص ۲۷۵-۲۸۵ برای ثرمداء نیز نک: همان ص ۱۹۸ به بعد.

۶. همان، ص ۲۴۰-۲۵۷.

۷. همان، ۲۸۶.

حکومتگر سعودی « نتیجه طبیعی » این روند رو به رشد و در حال توسعه می‌داند.^۱ از نظر من، این نوع برداشت‌ها از اطلاعات تاریخی، کمی دور از واقعیت است، زیرا برای کشف و اثبات وجود چنین روند آرامی که در متن جوامع رخ می‌دهد، احتیاج مبرمی به اطلاعات طبقه بندی شده مورد بررسی پژوهشگران اجتماعی وجود دارد که در رابطه با جامعه نجدی به یقین می‌توان گفت که چنین امکانی محال است. بدون شک هیچ راهی برای دسترسی به اطلاعات مشخص و طبقه بندی شده مورد نیاز ما درباره تاریخ پیش - سعودی نجد، بین متون و اطلاعات مغشوش موجود در آرشیوها، وجود ندارد. واضح است که جهنی نیز چون ما از نقص منابع خویش مطلع بوده^۲ و این بدان معناست که وی برآن بوده تا با نگرشی متعصبانه، به منابعی که باعث اثبات و استحکام نظریه اش می‌شود، استناد دهد. این واقعیت را می‌توان در بررسی‌های جمعیت شناسی جهنی نیز مشاهده کرد.

با وجود تمام شواهد یاد شده، این سؤال مطرح است که آیا افزایش جمعیت ناشی از مهاجرت های رخ داده به داخل وشم را می‌توان شاهی برای افزایش روند رشد جمعیت دانست؟^۳ از سوی دیگر اگر مردم نجد به خارج آن مهاجرت کرده باشند، باید هنوز هم جمعیت را در حال افزایش انگاشت؟ بنابراین باید گفت نتیجه گیری‌هایی که از روی این اطلاعات انجام شده، تا حدودی تحت تأثیر گرایش‌ها و تمایلات فردی بوده است.^۴ در زمینه حوزه نفوذ فوق العاده قدرت‌های منطقه‌ای نیز همچون موارد پیشین، باید شک کرد. البته به لطف پژوهش‌هایی که تاکنون درباره نرمداء انجام شده، می‌توان اذعان داشت که تمام مطالبی که باید گفته شود، پیش از این گفته شده است.^۵ اما مهم‌ترین مسئله، تعیین میزان قدرت حکومت‌ها، از طریق ارائه شواهد مستدل و قابل دسترس برای همگان است، زیرا قدرتی که در قرن دوازدهم در منطقه متمرکز شد، تا پیش از این در تاریخ منطقه سابقه نداشته است.

در مورد رشد یافتن تعداد محصلین و طلاب، ما با نوعی تفسیر رایج و کلاسیک در تعامل با منابع موجود مواجهیم. تمام تراجم و زندگی‌نامه‌های موجود، دیرتر از زمان مورد بحث ما نگاشته شده‌اند.^۶ در اینجا نیز این سؤال مطرح است که آیا رشد کم میزان تراجم موجود از علما و دانشمندان در یک قرن، می‌تواند دلیل مناسبی برای ارتقاء سطح فرهنگی و علمی یک منطقه باشد؟ از سوی دیگر به کدام دلیل می‌توان اطمینان داشت که تمام رخداد های فرهنگی یک جامعه از این طریق منتقل شده باشد؟ در نهایت باید گفت که اگر دولت سعودی صلح و دیگر نیازهای مردم نجد را برای رشد و توسعه فراهم آورده باشد، بخش عمده‌ای از مردم نجد در تقدیر و تشکر از سعودیان برای پدید آوردن چنین امکاناتی، و تنبلی کرده‌اند؛ البته نباید از حق

۱. همان، ۲۸۹ و ۲۸۶-۳۰۱.

۲. همان، ۳۶/۲۴۰.

۳. همان ۲۲۶/۳.

۴. همان، ۲۱۹/۴ (برای وشم نک: همان، ص ۱۹۹، ۲۱۰).

۵. نک: بالا، پانویس ۴۸ (و پانویس ۵۶ درباره اشقیق).

۶. هیچ کدام از منابعی که جهنی از آنها استفاده کرده است، از زمان دولت دوم سعودی عقب‌تر نمی‌رود (همان، ص ۲۶).

گذشت و با ایراد این تشکیکات، ارزش پژوهش گرانسنگ جهانی را خدشه دار کرد، ولی باید گفت که سره از ناسره در میان شواهد ارائه شده در این تحقیق، کار بسیار دشواری به نظر می‌رسد. به نظر من جایگزین مناسب برای یک پژوهش درون محور، شیوه‌ای برون نگر است، زیرا اطلاعات ما از مسائل خارجی نجد بسیار بیشتر از آنچه‌ی است که درباره رویدادها و تحولات درونی آن می‌دانیم. آیا جهان خارج از نجد تجاوز و ورود به درون آن را در این دوره از طریقی جدید و نوین آغاز کرده که پیش از آن سابقه نداشته است؟

از نظرگاه سیاسی. باید صریحاً به این سؤال پاسخ منفی داد. نجد با منازعات و درگیری‌های دوره‌ای در تقابل با بخشی از اشراف مکه و طایفه بنو خالد در الاحساء وارد عرصه سیاست در منطقه شد.^۱ اما همین فشارها و منازعات کافی است تا دولت سعودی را واکنش نجدیان در دفاع از خویش بدانیم. درباره این مسئله باید اذعان داشت که اطلاعات اندکی درباره فشارهای احتمالی که از دیگر قدرت‌های خارج از عربستان چون عثمانی، ایران و اروپائیان به لحاظ سیاسی بر مردم نجد وارد آمده، در دست است؛ به عبارت دیگر، نجد آن قدر برای قدرت‌های خارجی چون ساسانیان، امویان و عباسیان دور از دسترس بوده که تلاشی برای تأثیرگذاری در آن نکرده‌اند.

اما ارتباطات و پیوستگی‌های اقتصادی، موضوع جداگانه‌ای است. شاید هم اکنون زمان مناسبی برای یادآوری این نکته باشد که میزان پیشرفت مسلمانان در قرن دوازدهم با پیشرفت‌های اروپاییان در قرن هجدهم قابل مقایسه بوده و نیز حجم گسترده تجارت جهانی، در آن زمان در مقایسه با اکنون، بسیار بیش از ازنه پیش از آن بوده است. آیا فشار رو به رشد بازار جهانی که در نجد هم بی تأثیر نبود، می‌توانسته به پدید آمدن نوعی توازن منطقه‌ای در پدید آمدن ساختار دولت کمک کرده، در آن نقش داشته باشد؟^۲

بهترین روش، بررسی اقبال و درخواست بازارهای اروپایی نسبت به کالاهایی است که می‌توانست در نجد تولید شود، اما با تأسف، در این زمینه نیز اطلاعات چندانی در دست نیست. در این دوره ما هیچ مدرکی درباره تولیدات غلات مردم نجد که به بازارهای اروپایی منتقل شده باشد، نداریم و حتی اگر چنین چیزی هم وجود داشته باشد، نمی‌توان جایگاهی در گسترش دولت سعودی برای آن قائل شد و جزء دلایل اصلی انگاشت.^۳

بدون تردید، ارتباطات تازه‌ای در این دوره در زمینه تجارت میان نجد و حوزه بازرگانی خلیج فارس به

۱. برای مطالعه این فشارها نک: همان، ص ۲۶۱-۲۶۹ و ابوحاکمه، تاریخ عربستان شرقی، ۱۷۵۰-۱۸۰۰ (بیروت ۱۹۶۵) و ص ۱۲۸.

۲. مطالبی که در پی می‌آید، توسط نیکی کدی (Nikki Keddie) در مورد روابط تجاری اروپائیان و جوامع اسلامی در قرن هجدهم تهیه شده که بدین وسیله سپاس خود را از همکاری اش با من ابراز می‌دارم.

۳. یادداشت‌هایی از اصلی‌ترین جنبه‌های ارتباطات استعمارگرانه فرانسویان توسط احمد جزار پاشا گردآوری شده است: فروش کتان به بازار اروپا باعث شد که او توانایی ساختن ارتشی مجهز را که تاپیش از آن همسایگانش از آن تکنولوژی‌ها بی بهره بودند، فراهم سازد.

بسط و گسترش دولت سعودی اول: محدوده وشم/ محمدحسین رفیعی

وجود آمده است^۱، چه در پایان دولت اول سعودی، ما با تعداد قابل توجهی از تجار و فعالان بازرگانی در میان مردم نجد مواجهیم.^۲ البته این رشد و توسعه یافتگی هرچند در مقیاس‌های جهانی، کوچک و ناچیز به نظر می‌رسد، برای مردم نجد پیشرفت و توسعه کلانی محسوب می‌شود. حال درباره این فرضیه که این پیشرفت‌ها و افزایش حجم مبادلات در بستر شکل‌گیری ساختار دولت سعودی نقش داشته است، چه می‌توان گفت؟

این فرضیه را باید در مراحل پیشرفته‌تر و در مقیاس‌هایی گسترده‌تر یا محدودتر از آنچه هست، بررسی نماییم. در سطوح کلان باید دولت سعودی را نهادی دانست که فلسفه وجودی و شأن نزولش، تأمین نیازهای اقتصادی مردم منطقه بوده است که -طبق اطلاعاتی که در دست داریم- نه در تاریخ دولت سعودی و نه در بسترهای تئوریک وهابیت، هیچ مدرکی را برای اثبات چنین فرضیه‌ای نمی‌توان یافت.^۳ حتی در سوی دیگر، زمانی که نیروهای نظامی سعودی به سواحل خلیج فارس گام نهادند، مبلغین وهابی، نه خود را هم پیمان تجار «عُتوب» نمایانند و نه از رهنان «قاسمی»، بلکه خود را در سنگر مقابله با کفر و نفاق معرفی کردند.^۴ در ادامه باید گفت این فرضیه که دولت سعودی به منظور حفاظت از تجارت و بازرگانی منطقه پدید آمده، قطعاً از سوی بازماندگان آن هجمه‌ها و غارات، محکوم خواهد شد.

اما پس از این باید به فرضیه احتمال پیشرفت اقتصادی در ابعاد جزئی‌تری بنگریم. در این فرضیه هم مجدداً ما با تأکید و ارزش‌گذاری ویژه‌ای از سوی محققینی که مدعی هستند دولت سعودی نتیجه طبیعی خواسته‌ها و نیازهای مردم نجد بوده، مواجهیم. اما آیا به راستی این افزایش میزان مبادلات و رشد اقتصادی شکل گرفته است؟ اگر هم چنین چیزی رخ داده باشد، می‌تواند چنین تأثیراتی داشته باشد؟ سؤالات مطرح شده، بسیار مناسب هستند، اما مشکل اینجاست که ما با توجه به منابع ناقص و اندک در دسترس، توانایی پاسخ‌گویی به آنها را نداریم.

با وجود این، نباید به راحتی فرضیه نقش داشتن این فرآیند تاریخی مطول در پدید آمدن ساختار دولت سعودی را کنار بگذاریم.^۵ اما شاید بهتر آن باشد که چنین فعالیت‌هایی را که در چنین شرایط سختی انجام شده‌اند، فی سبیل الله قلمداد کرده، از ارزش آنها نگاهیم.^۶

۱. برای ابعاد این تجارت نک: ابوحاکمه، تاریخ، ص ۴۰؛ لمع الشهاب، ۵۱۴ به بعد و جهنی، تاریخ، ص ۲۲۲

۲. لمع الشهاب، ۵۱۰-۱۲.

۳. تنها مطلبی را که در این مورد می‌توان گفت، این است که اگر حمایت‌ها و مصونیت‌های اعطایی محمد بن سعود شامل حال این بازرگانان خارجی نمی‌شد، آنها به هیچ وجه نمی‌توانستند از این امکانات تجاری و بازرگانی استفاده کنند. (لمع الشهاب، ص ۹۹)

۴. این تفاوت و اختلاف توسط ابوحاکمه مورد توجه قرار گرفته است (تاریخ، ۱۴۳).

۵. این فرضیات را شاید بتوان درباره دولت سوم سعودی صحیح دانست، اما من این امر را به بعد موکول می‌کنم.

۶. این مقاله در کنفرانس «جنبش‌های اصلاح‌گر و نوگرایی جهان اسلام در قرن هجدهم» که در اورشلیم در سال ۱۹۸۵ برگزار شد ارائه کردم. در اینجا بر خود فرض می‌دانم که از نحمیا لوتزیون تشکر کنم. همچنین من به مایکل لکر برای نظرات ارزشمندش در باب پیش‌نویس این مقاله، احساس دین می‌کنم و از او سپاسگزارم.